



مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



شماره مسلسل : یازدهم

جون 2025 میلادی مطابق جوزا 1404 خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره :

1. نیرنگ بازان امارتی ؛ نیرنگی دیگری را به نمایش گذاشتند
2. د سیمې اوضاع ته ځغلنده کتنه
3. نکاتی چند پیرامون جنگ هند و پاکستان
4. غمناکه کرهاله
5. افغانستان درآستانه فروپاشی
6. پیام تسلیت به مناسبت درگذشت رفیق ناظر حسین " حسنی "
7. روایت و درد مردم افغانستان
8. تاریخچه هولوکاست
9. "دلم" شعر از بانو نیلوفر الزام
10. درپاسخ به هجویات چکاوک
11. با تجدید میثاق و درس گیری از زندگی پربار مجید
12. محمد عمر تابش کیست ؟
13. دیپلماسی پیچیده و مبهم در جنگ کنونی ایران و اسرائیل
14. بازی شطرنج



1

نیرنگ بازان امارتی ؛ نیرنگی دیگری را به نمایش گذاشتند !!!

بدل این حلقه غلامی عده ای از این کشورها هفته وار جیره نقدینه شان را پرداخت میکنند، در قاچاق مواد مخدر و در قاچاق آثار باستانی حمایتشان می کنند، در چور و چپاول معادن و منابع زیر زمینی شریک هستند، و عده ای هم برای ترویج فحشا و فرهنگ های مبتذل امپریالیستی و نابودی زیربنای فرهنگ و تمدن ما از آنها حمایت می کند و تعدادی هم به مثابه ماشین تولید، تربیه و تجهیز تروریستان از آنها حمایت میکنند.

گروه جنایتکار طالب علاوه بر جیره هفته وار نقدینه ای که از دستگاه سازمان «سیا» آمریکا دریافت می کند، از فروش معادن افغانستان، از مدرک قاچاق و ترافیک مواد مخدر، از جمع آوری مالیات به زور تازیانه، از تزئید در تعرفه های برق و آب و پاسپورت و اسناد ترافیکی و تذکره برقی و کرایه اماکن واخذی هائی به عنوان ترمیم پیاده روهای کنار جاده ها و صدها باجگیری دیگر از مردم پول بدست میاورند.

آنها برای این که تحت فشار مردم قرار نگیرند و اعتماد مردم را جلب کنند، دست به یک سلسله اقدامات نمایشی همراه با شعار های دروغینی می زنند. در واقع با پاشیدن خاک به چشمان مردم میخواهند اذهان عمومی مردم را با راه اندازی پروژه های عوامفریبانه ترمیم سرک ها و اعمار مراکز تعلیمی (تروریستان) تحت نام مدرسه های دینی مسخر و مصروف سازند.

اکثریت شرکت های که موظف به انجام این پروژه های نمایشی هستند مربوط به خود گروه ها و شبکه های تروریستی ایست که هم اکنون در افغانستان مستقر می باشند . با این ترتیب به نحو از انحاء پول های

مکتوبی که از آدرس گروه جنایتکار مذهبی طالبان به تمام مکاتب کشور به مدیران مکاتب بصورت مخفی فرستاده شده، و در همه مکاتب تطبیق شده است .

دیده می شود که این گروه جنایتکار و مزدور، با وفاداری و وابستگی به دول استعمارگر ، بیشرمانه با پیروی از سیاست های ضد انسانی اربابان شان، خرافه باوری را بصورت گسترده ترویج می دهند .

گروه جنایتکار تروریستی طالب با پخش و نشر پروپاگاندا و عملکردهای ریاکارانه و عوام فریبانه خود در نقاب ناجی مردم از زیر یوغ استعمار و استثمار با راه اندازی پروژه های نمایشی کم اهمیت، و هیاهوی عوامفریبانه نقاره ای تغییر ماهیت ذاتی خود، نسبت به دوره اول حاکمیت شان را به صدا آوردند. با این ترفند می خواهند تداوم و تحکیم حاکمیت خود را بالای مردم تحمیل و ماندگار کنند. با نواختن دهل و سرنای تغییر چهره شیطانی خود را از انظار عمومی مردم پنهان نمایند و خود را ناجی مردم و مستقل از دولت های استعمارگر جلوه دهند.

با تظاهر دشمنی و سر دادن شعار مرگ بر آمریکا ، اما این شعار در نفس خود عوامفریبانه و آبی است که بالای شعله های خشم مردم می پاشند. در حالی که زنجیر غلامی دولت های استعمارگر، آمریکا، انگلیس، چین، روسیه، عربستان، پاکستان، ایران و .. را به گردن انداخته ، جبونانه برای شان خدمت می کنند، در



سختکوش ترین و مستعد ترین انسانها رشد و پرورش یافته است و توانایی درک این را که در پشت این پروژه های نمایشی چه اهداف شومی نهفته است دقیقاً میدانند. با وجود اینکه اکثریت افراد جامعه ما سواد کافی آکادمیک سیاسی ندارند ؛ اما در جریان پنج دهه پراتیک و اشتراک مستقیم در شرایط فوق العاده بحرانی جنگ (نظامی ، سیاسی ، اقتصادی) آبدیده و کوره دیده شده اند ؛ و نسبت به هر شخص متخصص آکادمیک کم تجربه ، تهور و درایت تحلیل شان بهتر و عینی تر است .

آنهای که بعد از سی یا چهل سال برای انتقال دارایی هایشان از کشورهای غربی، آمریکا و کانادا به افغانستان میآیند، از دهن دروازه خروجی میدان هوای تا بازگشت به درب دخولی آن میدان، با عالمی از مدهنه و چاپلوسی به توصیف و تملق، در برابر رسانه ها از آرامی و پیشرفت های طالبان تعریف و تمجید میکنند. این افراد از جمله همان شرف باخته هائی هستند که همه احساسات انسانی را در غرب به حراج گذاشته اند. آنها از درک رنج و درد مردم عاجز هستند. آنها مانند بقایا و تفاله های فاسد رژیم های «خپ ها ، مقاومتی ها ، تکنوکرات ها و سران مرتجع قومی، آگاهانه یا ناآگاهانه، مستقیم یا غیر مستقیم، آشکارا یا پنهانی در جوار طالب و در صف مقابل مردم گرسنه و مظلوم افغانستان قرار دارند.

در حالی که مردم ستمدیده ما در فقر و گرسنگی بسر می برند، نانی برای خوردن ندارند و از همه حقوق حقه انسانی شان محروم شده اند، همه آزادی های شان سلب شده است و در این میان زنان به طور خاص از سهمگیری در حیات اجتماعی منع شده اند، دختران را

مصرف شده در این پروژه های عبت و عوامفریبانه ؛ دوباره به خودشان تعلق میگیرد. ضرب المثل مشهوری است که میگوید، "«خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه»». و این کاملاً مصداق حال طالبان و شرکای آنهاست. یعنی پول ها در حقیقت از یک جیب شخص به جیب دیگر انتقال داده میشود تا سرخی بدست نیاید و راز دزدی هایشان از پرده بیرون نیفتد ، تا از این منبع به آسانی بتوانند نیروهای ذخیره و شبکه های تروریستی وابسته خود را در داخل و بیرون از مرزهای افغانستان محفوظ داشته، تمویل و تجهیز نمایند.

در حالی که رسانه های داخلی در تحت کنترل، انحصار و سانسور شان است و رسانه های بین المللی هم به نحو از انحاء برایشان لابی گیری میکنند، با استخدام چند چهره جوان ناپخته و کوره نادیده و کم تجربه تحت نام «یوتیوب بر» گزارشگری که شب و روز مشغول پروپاگاندا و تبلیغ به نفع این تروریستان مصروف هستند ، تا سیاه را سفید و سفید را سیاه ثابت کنند. و با نواختن بر دهل و دمیدن در سرنای تبلیغات، ساخت و ساز سرکها را با فخر فروشی بی نظیری که از صفات ذاتی آنها است به رخ مردم گرسنه ما و جامعه بین المللی بکشند. آنها مردم را موجودات لا شعوری مانند خود فکر میکنند. در حالی که شعور اجتماعی مردم ، آگاهی و فهم شان بالاتر از هر ملا ، مولوی ، چلی و طالب است. این حیوانات وحشی قادر به درک این خصیصه مردم نیستند، و مانند بادران شان تصور میکنند که مردم ما عقب مانده ، کند ذهن و کور ذهن هستند. اما این یک برداشت مغرضانه و تراوش یافته ذهن مریض استعمارگران است . به عکس در جامعه ما



حقیقی مردم از جانب حلقات معلوم الحالی به صفت ناجیان و محافظان کشور معرفی و تبلیغ می شوند. و بطور مضحک با کر و فر آنها را بر اریکه قدرت نصب نمودند. راه اندازی جنگ های زرگری تصنعی با بقایای حکومت فراری کرزی - غنی، بقایای متروک و مفلوج جبهه شمال، با همسایه های شرور و بد نهاد که بیشتر از پنج دهه پناگاه و ماوی این تروریستان بود، با فخر فروشی بی نظیری که از صفات ذاتی آنها است به هدف فریب مردم و جلب اعتماد توده عام مردم، با صدور فرمان های واهی و میان تهی از آدرس ملا "غیبت الله" و مداخله در تمام عرصه ها و حریم خصوصی زندگی مردم، که باعث نفرت و انزجار مردم شده، حال و روز مردم را از بد، بدتر ساخته اند. حتی در این اواخر هم قماشان و هم مسلکان خودشان را نیز به غوغا و داد و فریاد واداشته است بطور مثال؛ مولوی عبدالشکور در کندز، مولوی زکریای فانز، مولوی صیغت الله مولوی زاده از هرات، مولوی قاهر امام مسجد روضه از بلخ، مولوی عبدالقادر قانت، مولوی بشیر احمد حنفی، سراج الدین نبیل و... کسانی هستند که به تازگی به جرم اعتراض و انتقاد از اداره طالبان بازداشت و از وظایف و ملا امامی مساجد برکنار شدند.

در واقع بعد از جنگ دوم جهانی بود که امریکا و انگلیس روی اسلام سیاسی سرمایه گذاری کردند و گروهی را به صفت نیروی نیابتی چماق بدست برای راه اندازی آشوب و اغتشاش در برابر نظام های ملی - دموکراتیک، غیر دینی و سکولار تحت عنوان اخوان المسلمین در مصر، فلسطین، پاکستان، ایران، هند و غیره کشورها تربیه و تجهیز نمودند. در افغانستان نیز

از حق تعلیم محروم ساخته اند، حق انتخاب، حق اعتراض و حق اختیار را از زنان دزدیده اند، با گذشت هر روز ماندن این وحشی صفتان بر اریکه قدرت، میزان و شدت ظلم، استبداد، جنایات رژیم ملا سالاری مضاعف و افزونتر شده میرود، بر رقم قاچاق مواد مخدر، قاچاق آدم، قاچاق آثار باستانی، تاراج معادن، برده داری، تجاوز، محاکم صحرایی، شلاق، سنگسار، اعدام و... افزوده شده است.

سکوت مرگبار با همسویی و هم پیمانی تعدادی محدود مردم از روی جبر و فشار با این رژیم ملا سالار، این گروه تروریستی و سفاک را روز تا روز جری تر، گستاخ تر و بی باکتر ساخته است. این رسوایی ها تا بدانجا وسعت پیدا کرده اند که حتی خالق امریکایی شان از آن رو سیاه گشته و در مجامع بین المللی شرمسار است. اما طالبان زشت خوی بدکردار هنوز هم با همان دیده دارانی کم نظیر در زیر پوشش شریعت و اسلام ناب محمدی به این اعمال ادامه میدهند.

با کمال تاسف مظالم طالبان در رسانه های داخلی و خارجی و مجامع بین المللی کمتر انعکاس می یابد و برخلاف همه آنها در سازش با رژیم ملا سالار برای به رسمیت شناختن گروه تروریستی و جنایتکاری که تا دیروز با حملات انتحاری و تهاجمی مردم بی دفاع ما را می کشت، متهم به تروریست بودن بود، و اسامی سران آن در لیست های تروریستان ثبت بود، برایشان لابی گری می کنند، دهل تعامل را با طالبان می کوبند و بر سرنای سازش با آنها می دمند.

گروه وحشی دهشت افگن جنایتکار طالبان در عوض محاکمه و مواخذه، به دور از آرزومندی ها و خواست



نکته جالب و قابل تعمق دیگر این است که عین دسیسه ها و سناریو ها بارها در فرم و نام جهاد!؟، مبارزه علیه تروریسم!؟، مبارزه علیه کشت و قاجاق مواد مخدر!؟، مبارزه علیه مافیای قاچاق اعضای بدن انسان!؟، مبارزه برای تامین عدالت اجتماعی و آزادی بیان!؟، مبارزه برای حمایت از حقوق اقلیت ها نژادی و مذهبی!؟ و غیره و غیره تکرار می شود. و ده ها گروه اجیر بنام های مجاهدین، طالبان، القاعده، داعش خراسان، تحریک طالبان پاکستان، بوکوحرام، ابوسیف، انصارالاسلام، امارت قفقاز، شبکه حقانی، حزب حرکت اسلامی ازبکستان، جیش محمد، لشکر طیبه و با شاخ برگهای سفید، سیاه و سبز شامل این بازی های سرنوشت ساز ساخته می شوند.

اما همینکه ماموریت یکی پایان یافت، آن دیگری جای او را می گیرد و او خود برگشته و دوباره در پستوی خانه های استخباراتی اربابان با امتیازات در خور توجهی از او محافظت نگهداری صورت می گیرد. به این ترتیب شبکه های استخباراتی و جاسوسی با استفاده از اعتقادات سنتی مردم و با پخش توهمات دینی و عوامفریبی و نیرنگ های استخباراتی و خاک زدن به چشم توده های عام مردم است، تا از این معبر به سلطه جهانی شان ادامه دهند. دردآور ترین، تلخ ترین و نامطلوب ترین بخش این بازی ها را همسوی و سکوت تلخ تعداد از هموطنان ما را در مقابل بازیگران این درامه ها تشکیل می دهد.

مخالفت طالبان با آموزش و پرورش یکی از اجزای این پروژها است که با سکوت تلخی از جانب مردهای جامعه ما مواجه است. از آنجا که آگاهی سیاسی و کسب دانش همزمان با سیر نجومی تکنالوژی محلی

بعد از کودتای ننگین ثور سازمان های CIA و MI6 به همکاری سازمان ISI ماشین تروریستی و نیروهای نیابتی چماق به دستی خود را در پاکستان و ایران فعال ساختند. این پروژه هم اکنون در فلسطین در حال گسترش است.

در حالیکه همه می دانیم طالب و دیگر گروه های جنایتکار مذهبی اسلام سیاسی جدا از مدرسه دیوبندی، آخوند های ایرانی و شورای کویته نبوده و نیستند، تنش های نمایشی گروه طالبان با حکومت های پاکستان، ایران، کشورهای آسیای میانه و... مضحکه ای بیش بوده نمیتواند.

شرم آور بود که برخی از آنانی که خود را روشنفکر تر، مترقی تر و تغییر یافته تر از گذشته های شان می دانند، احمقانه اما فخر فروشانه سناریوی کاملاً دور از واقعیت خروج امریکا از افغانستان را شکست امریکا تبلیغ و در جمع افتخارات شان به رخ مردم می کشند. در حالی که سناریوی این درامه مضحک جزئی از پروژه های استخباراتی امریکا و شرکای آن بود که قبلاً طرح ریزی شده و آخرین مراحل پیاده سازی آن در «دوحه» عملی شد.

با آن که همه این را میدانند و دهها کتاب و منابع موثق در این باره نوشته شده و موجود است که مجاهد، طالب، داعش، القاعده، حزب التحریر، حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، حزب وحدت، شورای نظار، حماس، سپاه پاسداران، بوکوحرام و غیره و غیره همه ساخته و دست پرورده سازمان CIA و MI6 است. بعلاوه ده ها گروه ذخیره تروریستی هم اکنون در پستو خانه های استخباراتی شان در حال تربیه و آموزش موجود است.



2

د سیمې اوضاع ته ځغلنده کتنه

جوره قربان

یکشنبې ۲۲ جون

د امریکا نړیوال بنکیلاکې امپریالیستي کرغیرن استعماري او انساني ضد سیاست، په تیره بیا دهغه منتخب جمهور رئیس ترامپ په راتګ ټوله نړۍ له یو ستر اقتصادي، ټولنیز ګواښ، کړکېچ او ناوړین سره مخامخ کړه. د ده په آند د امریکا ګټې د نړۍ تر ټولو ګټو برې او ستړې دي. ده د نړۍ په ټولو هغو هیوادو چې امریکا سره یې سوداګریزه راکړه ورکړه درلوده لوړې تعرفې وضعه کړې، چې له یوې خوا یې په نړیواله کچه هم د راکړې ورکړې نړیوال سیستم سره ځنډواوه او هم یې د ډالرو بیه له چټک بدلون سره مخ کړه. یواځې چین باندې چې امریکا سره یې تر ټولو غوره اقتصادي او تجارتي د راکړې ورکړې او اقتصادي مناسبات درلودل او هم یې یو پیاوړی سیال وو، د تعرفو اوچتوالی تر ۱۴۵ سلنه لوړ کړ. نو ځکه د چین سیاسي واکمن شي جین پینګ د تجارت د نوی مسیر پرانستلو او اقتصادي معاملاتو او توکو د نوی بازار موندلو او د امریکا د تعرفې د سیاست په وړاندې د یو چټک غبرګون بنودلو په هدف جنوبي آسیا هیوادونه لکه ویتنام، لائوس، کامبوجیا... ته سفر وکړ تر څو د امریکا د ګواښ په وړاندې یو زواکمن چتر او یا کنسرسیوم جوړ او په دې ترڅ کې سیمه ایزه همغږی را منځ ته کړي.

برای پذیرش توهنات و داستان های خیالی نمی گذارد، ضدیت طالبان با آموزش و پرورش نیز به همین دلیل است و از اینجاست که بستن دروازه مکاتب در محراق توجه گروه های تروریستی به طور خاص و منجمله طالبان قرار دارد. اینها با ضدیت تام با پیش زمینه ها، بنیاد های آموزشی و نصاب تعلیمی مدرن در تضاد هستند. بنابراین اهمیت حیاتی آموزش و پرورش و نقش آن در مبارزه بر علیه توهنات و دستگاه های توهم پراکنی در جامعه ما مطرح میشود.

دشمنان مردم ما از اهمیت، نقش و تاثیرگذاری آموزش و پرورش در جامعه به خوبی واقف اند. بنابراین خبرگان، جوانان مبارز، و سازمان های انقلابی باید این کار را در اولویت ها و در صدر وظایف خود قرار دهند.

این یک فراخوان است برای زدودن توهنات، تاریک اندیشی ها و نا آگاهی ها و راهی ست روشن برای رسیدن به یک جامعه انسانی با سجایای انسانی عاری از توهنات و تاریکی برای اعمار یک جامعه پیشرفته، مترقی، انکشاف یافته، با وقار، با حیثیت و همسان سایر دول جهان. برای تحقق و رسیدن به این اهداف باید سطوح آگاهی سیاسی خود را بالا ببریم، با وضاحت کامل چهره اصلی این وحشی صفتان را برای جهانیان و توده های عام مردم افشا کنیم و در پرتو علم و دانش در برابر توهنات فکری و لاطانات عقیدتی این گروه وحشی دور جاهلیت مبارزه کنیم و هویت اصلی این جنایتکاران دینی متحجر را از زیر پالان علمای دین شان بیرون بکشیم. و رژیم ملا سالاری را به کودال تاریخ بسپاریم.

"صمد"



جگړه ورځ تر بلې لا تودېږي خو کمېږي نه. دا نژدې دوه کاله شو چې د غزې د مظلوم ولس د مرګ ژوبلې او انساني ناورين غږ، هيڅ يو تش په نوم اسلامي هيواد او يا د عربي خوسا او خپتورو لاسپوڅو مشرانو او يا نور نړيوال بيواکه بشريپالو ټولنو او هيوادو له خوا چا سپون ونکړ چې د اسراييلو د پراخه وسله وال بريد په وړاندې يو غوڅ او کوتلې ګام واخلي او يا د فلسطين د مظلومو انسانانو د انسان وژنې او وينې توييدو غږ په نړيواله کچه پورته کړی. که دا اسلامي نړيوال کانفرانس وی او يا د ملګرو ملتو د بشري حقونو نړيوال کميسيون وی او يا هم د عربيو د اتحاديې خپته مار مشر تابه!



سربيره پر دې ترامپ د فلسطين مظلوم ولس د مرګ ژوبلې په اړه د سترګو په پټولو داغې پورته کړ چې د غزې ترانګه بايد له وسله والو پاکه شي بيا به امريکا دا ترانګه له جګړې وروسته په زرغونه سوله ايزه منطقه بدلوی او د بيا رغونې لپاره يې خپل چمتو والی څرګند کړ. د دې خبرې په خپرېدو سمدلاسه د ۲۰۲۵ کال دمارچ په ۴ مه د عربيو اتحاديې د مصر په وړاندېخ د ترامپ څرګندونو ته په غبرګون کې د ۵۳ مليارډو

ټرامپ په خپل راتګ سره سمدلاسه کاناډا، ګرينلنډ او پاناما هيوادونو ته، امريکا خاورې سره د الحاق او ګډون ګواښ وکړ چې ياد هيوادونه بايد د امريکې دايالتونو په ډله کې راشي، خو د يادو هيوادو د مشرانو له خوا دا غوښتنه دغبرګون په ښودلو بې اساسه وبلل شوه او په وړاندې يې په کلکه دريځ وښودل شو.



دغزې جګړه چې د ۲۰۲۳ کال د اکتوبر په ۷ مه وروسته له دې چې حماس په ناڅاپي بريد کې په اسراييلو ۳۰۰۰ راکټونه وه اورول، او لږ تر لږه ۱۱۳۹ اسراييليان يې ووژل، ۲۵۰ تنه يې ځان سره برمه بوتل. اسراييلي واکمنو د اکتبر ۲۷ مه د برمه اسراييلو د خوشي کيدو په موخه د غزې په ترانګه يو پياوړی اودروند نظامي يرغل وکړ چې په ترڅ کې يې سربيره دحماس په مشرانو د نورو بې وزلو فلسطينيانو دانسان وژنې بې سارې هڅه ماتونکې ناورين رامنځ کړ. هره ورځ په لسهاو مظلوم فلسطيني وګړي تر ښځو او ماشومانو پورې د اسراييلو په ټانکونو او راکټي بمباريو کې مرګ او ژوبلې سره مخامخ کېږي. که څه هم دحماس مشر اسماعيل هنيه د اسراييل په يو راکټي بريد په تهران کې له منځه يووړ خو لا تر اوسه د غزې



کې د خپلو اقتصادي او ټولنيزو گټو د خونديتوب په هدف اوکراین ته دا فرصت نه ورکوي چې د ناتو د غړي په توګه د روسیې تر ستوني لاندې دناتو او لويديځ د گټو ساتلو پلوی په توګه خپل غړيتوب څرګند کړي ځکه چې اوکراین د روسیې د ټولګټو هیوادو په لړ کې یو هیواد دی چې اجازه نه ورکول کېږي د ناتو غړی شي.

د اوکراین او روسیې د جګړې په اړه پوتین او ټرامپ څو څو ځلي تلفني خبرې اترې کړي خو لا تر اوسه جګړې ته د پاي ټکي نده ایښودل شوې او د سولې راتګ لا هماغسې د ځينو لاملونو او غوښتنو په غړوندۍ کې بی نتیجې پاتې ده.

ټرامپ ټولټاکنو کې له بری وروسته ایران ته د اټمي وسلې د تولید د مخنیوي ګواښ وکړ، چې ایران دا حق ناري چې اټومي وسلې ته لاسرسی ولري او یا یې تولید کړي. ایران ته یې د تفاهم دناسټی بلنه ورکړه، ایران ورته شرایط مطرح کړل خو امریکا وویل چې که چیرې ایران اټمي وسلې ته لاسرسی پیدا کړي د منطقي، نړۍ او امریکا گټو لپاره یو ستر ګواښ بلل کېږي. خو ایران د امریکا دا وړاندیز بابیزه وګاڼه او سر یې ورباندې ونه خوراوه. اما نتانیا هو په ډیره زیرکۍ له دې فرصت نه په ګټه اخیستو له امریکا سره په تفاهم د جون په ۷ مه د ایران اټمي زیرمې، د نظام ځینې کلیدي اشخاص او وسله وال مشران په نښه او مړه کړل. دخوا په مقابل کې ایران هم په اسراییلو د توغندیو بریدونه وکړل او دواړه خواو ایران او اسراییل ته ګڼ شمیر مرګ ژوبله واوښته. اوس چې ټرامپ نه د اسراییلو او ایران د جګړې په هکله دسولې په اړه پوښتنه وشي ، ټرامپ سمدلاسه وایی چې «ایران ته دوه هفتي وخت

ډالرو په لښت د غزې د ترانګې د بیا رغونې ژمنه وکړه په دې شرط چې جګړه بنده او دز بندی وشي. بلې خواته ټرامپ د اوکراین د جګړې ختمیدو په موخه د امریکا د ټولټاکنو په بهیر کې دوه اونۍ وخت وټاکه چې په اوکراین کې به انسان وژنه بنده او جګړه به پای ته رسوي. وروسته له بری یې په زینسکي غږ وکړ چې د سولې لپاره خپل چمتووالی څرګند کړي. زینسکي یې د فبروري په ۲۸ مه د امریکا سپینې ماڼۍ ته راوغوښت او د خپل مرستیال جی دی ونس په حضور یې مذاکرات ورسره پیل کړل، خودا مذاکرات په شخړه بدل شوه، ټرامپ زینسکي ته ګواښ وکړ چې «یا به توافقي کوي او یا نو د امریکې له مرستو لاس په سر شه». زینسکي له دې ناستې په ډیره ناهیلۍ له امریکا اروپا ته لاړ چې د اروپاییانو ملاتړ تر لاسه کړي. چې په دې هکله نور تفسیر او مضمون یې کولای شئ د مطبوعاتو له لارې وڅاری.

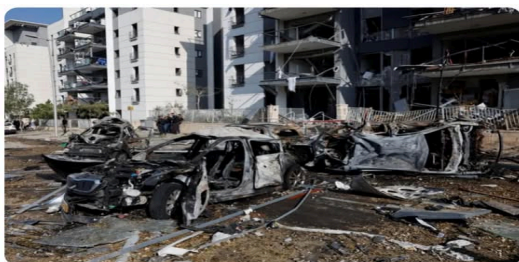


که څه هم د ټرامپ له راتګ نه پخوا، روسیې د اوکراین پر ضد خپله جګړه د ۲۰۲۲ کال د فبروري په ۲۴ مه پیل کړې وه چې لا تراوسه په قوت روانه ده، په دې پلمه چې اوکراین نشي کولای دناتو غړيتوب تر لاسه کړي. ځکه چې روسیه د خپلې سیمې په جغرافیه



شمالي کوريا ۵۰ او اسرائيل ۹۰ کلاهي په خپله ولکه کې لري.

دلته دا سي څرگنديزې چې په نړيوال اتمي نظم کې يو ستر تناقض موجود ده. په دې معنی چې آيا دا د اتمې وسلو خاوندان چې پورته ورته اشاره شوې، نورو گاونډ هيوادو او يا نړۍ ته گواښ نده؟ د اتمې وسله لرونکو ضمانت چا کړی چې دوی د اړتيا په وخت خپله اتمې وسله نه کاروي؟ حال دا چې اتمې گواښ په ځانگړي ډول د يو هيواد او يا رژيم پورې ځانگړې هم نه ده بلکه بنکيلاکي يرغلگر په سر کې امريکا او د هغه لويديځ بنکيلاکي ملگري (ناټو) دې چې په ډيره بې شرمۍ او دخپل زور په مټ ځان د نړۍ واکمن بولي او امر او نهی کوي. حال داچې د نړۍ ټولو هيواد وټه تر ټولو ستر گواښ همدا بنکيلاکي يرغلگر په سر کې امريکا ده چې د خپلو لاسپوڅو رژيمو په ملتيا د تروريستي ډلگيو په مسلح کولو جگړو ته لمن وهي او د نړيوال امنيت يې له گواښ سره مخ کړی ده. که د امنيت خبره وي دا نړۍ جاري جگړې او غاښچيچنې د جا په مټ دوام لري؟



Emergency personnel work next to burnt cars and damaged buildings at an impact site following Iran's missile strike on Israel, in Be'er Sheva, Israel [Amir Cohen/Reuters]

د اوکراين جگړه ۲۰۲۲ چې لا تراوسه دوام لري، د اسرائيل او فلسطين او دغري په ترانگه خونړي جگړه چې دوام لري

ورکړ چې دتفاهم سوله ايز لوري خپل کړي، خو ايران بابيزه وگڼله او فرصت يې له لاسه ورکړ، اوس دتفاهم په ځای ډير نور څه غواړو». په بله پوښتنې په ځواب کې چې آيا امريکا به په ايران حمله وکړي که نه؟ ټرامپ يې په ځواب کې وايي «دا معلومه نده چې امريکا به په ايران حمله وکړي که نه؟ خو دوه هفتي وخت مو ورکړې چې ايران بايد تسليم شي او د ايران ولس ته يې پيغام کړی چې تهران بايد خالي کړي». خو د دې تر څنګ يې ديويد پيتراؤس ته دوظيفه گمارل شوې چې په منطقه کې د امريکا د بېړيو مشري په اړه ولري.



په هر حال په اوسني حالت کې امريکا او اسرائيل، ايران ته د اتمې وسلې د جوړولو په پلمه ستره نړيواله ستونځه رامنځ ته کړې او وايي چې د ايران د وسلو جوړولو زيرمې بايد ويجاړې شي ترڅو اتمې وسلو ته لاسرسۍ يې شنبه شي. حال داچې د نړۍ ډير هيوادونه اتمې وسلې لري: يواځې بنکيلاکي امريکا ۵۳۲۸ اتمې کلاهي او روسيه ۵۵۸۰ کلاهي لري، چې يواځې دا دواړه هيوادونه امريکا او روسيه د نړۍ نږدې ۹۰٪ اتمې زرادخانه په خپله ولکه کې لري، انگرېز ۲۲۵، فرانسه ۲۹۰، چين ۵۰۰، هند ۱۷۲، پاکستان ۱۷۰،



دا پالنه پاکستانی مارشال لپاره ستره تحفه او بی سابقه
افتخار بلل شوی ده.



گمان داسې کېږي چې پاکستانی مارشال لمړئ باید
ترامپ نه منندوئ وی چې پاکستان سره د هند په هوایی
جگړه کې ترامپ مداخله وکړه او د دوه اتمی هیوادو
ترمنځ دکشمیر په سر شخړه یی ژر د سولې له لارې
ختمه کړه، بل د ایران او اسرائیل اوسنی ترینګلی حالت
ته په کتنه د پاکستان دریځ څرګند شی. دریمه پوښتنه
چې د افغانستان ولس ته ډیره مهمه او د اندېښنې وړ ده
هغه دا چې عاصم منیر هڅه کوی چې ترامپ په دې
قانع کړي چې په سیمه کې د تروریسم په وړاندې جگړه
کې پاکستان ته دا واک ورکړ شی چې په افغانستان کې
د امریکا ملي ګټو ته پاملرنه او له تروریسم سره
مبارزه، د پاکستان د اردو په مرسته په افغانستان
تامین شي. که چېرې ترامپ له عاصم منیر سره دې
هوکړې ته ورسېږي، افغانستان به بیا خدای مکره د
پخوا په شان له یو ستر سیاسي ناورین او ټولنځ
ګواښ، انسان و ژني، او کورنی جګړې سره د نوی
یمې لسیزې په شان مخامخ شي. چې هیڅکله دې داسې
ونشي.

دسوریې داخلي جگړه ۲۰۱۱

د افغانستان جگړه له ۱۹۷۸ نه تر اوسه

د یمن جگړه ۲۰۱۵ تر اوسه

د سوډان جگړه ۲۰۲۳ تر اوسه

د کاتګو دموکراتیک جمهوریت له ۱۹۹۰ تر اوسه

په نایجیریا کې بوکو حرام تروریستي ډلې سره جگړه،
د میانمار داخلي جگړه او داسې ډیر هیوادونه دی چې د
بنکیلاکې یرغلګرو په لمسون څه په مستقیم او څه هم
په نیابتی ډول پکې جګړې دوام لري. دا چې څوک د
دې جګړو تر شا ولاړ دی او دچا پانګه او وسلې د بی
ګناه انسانانو وینې تویوی؟ همدا اوس د امریکا
بنکیلاکې زواکونه دامنیت په پلمه چې په ۴۹ هیوادو
کې ۱۲۸ نظامي هډې لري د کومو مقاصدو لپاره په
یادو هیوادو کې هډې جوړې کېږي؟ دا هغه پوښتنې
دې چې ځواب یی باید وپلټل شي.

بل اړخ کې د جون په ۱۴ مه د پاکستان فیلډ مارشال
عاصم منیر امریکا ته سفر کړي چې د امریکا بیلابیلو
نظامي او استخباراتي مسوولینو سره په خبرو اترو کې
د هند او پاکستان دوه اتمی هیوادو د کشمیر په سر
ناندري او چټک هوایی جگړه چې د ترامپ په مداخله
او میانڅګړیتوب ژر تر ژره د جګړې پای ته رسېدل، د
ایران او اسرائیلو د جګړې او تر ټولو مهمه افغانستان
سره د پی تی پی په اړه خبرې ګواکې عنوان شوی دی.
خو دپام وړ خبره داده چې د جون په ۱۸ مه ترامپ
خپل پاکستانی ملېمه عاصم منیر سپېڅې ماڼۍ کې د
غرمې ډوډې ته وباله او دبنډو دروازو تر شا
دخبريالانو په غیابت کې یی ورسره خبرې وکړې. چې



تازه خبر

سياست د توپ دخولي مړئ کړی او په ناحقه قرباني ورکوي.

مونږ په روښانه الفاظو وايو چې مونږ سربيره د افغانستان په مظلوم ولس چي د طالبانو د ظالم اومستبد او د قرون وسطی بنسټپاله ايډيالوژي او سياستو قرباني دي، د فلسطين، ايران او اسراييلو برمه شوی مظلوم او محکوم وگړو او ولسونو سره هم د زړه له تل نه ملتيا او غمرازی لرو، خو د دوي د ارتجاعي او ښکيلاکي واکمنو دا کرغښ او ښکيلاکي سياستونه او جگړي په کلکو الفاظ غندو. زمونږ په آند د ولسونو حساب دهغوی له استبدادي واکمنتيا نه جلاده.

دا ولسونه نه دي چي جگړو ته لمن وهي بلکه نړيوال ښکيلاک په سر کي امريکا او دهغه نړيوال ظالم او مستبد ملگري دي چي د نړي په بيلا بيلو هيوادو کي يي په بيلا بيلو پلمو جگړوته لمن وهي او ولسونه يي د اور په لمبو کي کبابيږي.

ژوندی دي وی د ولسونو تر منځ پياوړي او نه ماتيدونکي همغږي.

مرگ پر نړيوال استعمار او دهغوی په ښکيلاکي سياستو.

نن سهار د جون ۲۲، دونالد ټرامپ دامريکا جمهور رييس په ډيره ډيره يو مطبوعاتي کنفرانس را وباله او څرگنده يي کړه چي د ايران د دري اتمي بټيو په مراکز و لکه اصفهان ، نطنز او فردو يي د (۲ - ب) B-2 Spirit طيارو په وسيله بمباري کړی دی. دا بمباري د اسراييلو په پلوئ تر سره شوی چې په دې اړه نتيا هو له ټرامپ نه له خوشحالي ډکه منه هم وکړه او دهغه کار يي په بيساري وستايه. خو ځيني رپوتونه وايي چي ايران تا مرکزونه لا پخوا له دې چي امريکا ورباندې بريد وکړي تخليه کړی وځکه ايران د امريکا له نقشي لا تر مخه آگاه و. بله داچي که څه هم د امريکا نظامي هډي د ايران گاونډ خلجي هيوادونو کي لکه قطر، کويټ، اردن، امارات او سعودي عربو کي موقعيت لري خو د دې دپاره چي منطقه کي تاو تريخوالي زيات نشي داسي گنګوسي تر غوړه کيږي چي امريکا د منطقي له هډو خپل پل غلط کړی او دپاکستان د کويټي له نظامي هډي يي د پاکستاني مارشال په هوکړه د ايران په بټيو بريدونه کړي دي. ويل کيږي چي دا پريکړه د عاصم منير او ټرامپ تر منځ د سپيني ماني په خاصه ناسته کي چي د جون په ۱۸ د سپيني ماني کي د بندو دروازو تر شا هوکړه شوی دي.

په هرحال :

دا د لمر په شان څرگنده خبره ده چي داجگړي د ولسونو تر منځ جگړي نه دي. دا د استعمار او ښکيلاک د وسلو زرادخاني دي چي وسلی توليدوي، او دهغي د خرڅلاو لپاره د نړي په کوډ کوډ کي په بيلا بيلو پلمو جگړي پيلوي چي په دې جگړو يواځني قربانيان عام ولس ده چي د بي وجدانه واکمنو په ظالمانه



3

نکاتی چند پیرامون جنگ هند و پاکستان

نویسنده: نعیم سلیمی

طبل جنگ در سراسر جنوب آسیا نواخته شده؛ اما باید در میان آتش، دود و خاکستر تباه کن این جنگ حقیقتی را بیاد داشته باشیم که در هیچ جنگی، در هیچ یک از فرصت های تاریخی مردمان محروم کشورهای دخیل درجنگ نفعی نداشته اند.

برتولت برشت شاعر و درامه نویس انقلابی آلمانی در مورد جنگ های تباه کن نامبرده و پیامد های آن چنین را نوشت:

جنگی که می آید؛ اولین نیست. قبل برین جنگ ها به وقوع پیوسته بودند.

وقتی که جنگ آخرین به پایان رسید؛

در [آنجا] فاتحین و تسخیر شونده گانی بودند

[و] در میان تسخیر شدگان مردم عادی گرسنگی می کشیدند. و در میان تسخیرکنندگان نیز مردم عادی متحمل فاقگی بودند.

آنچه را برتولت برشت بیان می نماید مبین این واقعیت تلخی ست که کارگران و دهقانان و سایر لایه های تهیدستان در هر دوجانب جغرافیای جنگ ها مساویانه ازین جنگ ها رنج می برند. مردمان عادی هیچگاهی جنگ نمی خواهند.

جنگ ها همیشه توسط طبقه حاکم قدرت بالای توده های محروم مردم تحمیل می گردند.

تولید کنندگان اسلحه منفعت های بزرگی را از بابت فروش انبوهی از تسلیحات بدست می آورند. در حالیکه اطفال خانواده های محروم گرسنگی می کشند. سیاستمداران با جدا کردن برادران همسنگر اجتماعی و طبقاتی از یکدیگر در امتداد سرحدات کشورها به قدرت می رسند.

شرکت های تسلیحاتی و قتیکه منفعت های بدست آورده خودی را حساب می کنند احساس خرسندی و شادمانی می نمایند. در حالیکه کارگران و تهیدستان جان های شیرین خود را درین میانه از دست می دهند.

در جنوب آسیا - هند و پاکستان؛ طبقات حاکم قدرت این کشور ها بازی خطرناکی را با تسلیحات هستوی به منصه ی اجرا درمی آورند. در حالی که 800 میلیون باشندگان آسیای جنوبی برای دریافت یک وقت غذای بخورونمیر دست و پنجه نرم می کنند. این حلقات می خواهند تا مردمان یک خطه واحد فرهنگی و جغرافیایی از یکدیگر خود نفرت داشته باشند؛ در حالی که آنها [قدرتمندان] حاصل کار و زحمت توده ها را از آنها می دزدند.

تورم پولی و مالی، بیکاری و آفت های صحنی قابل جلوگیری در جنوب آسیا از جهت کمبود و فقدان مواد غذایی نیست؛ بلکه در واقعیت این سرمایه داری است که فقدان و کمبود «مصنوعی» را برای بدست آوردن مفاد خلق می کند.

راه حل روشن است:

بنای بایسته است تا مردمان سرزمین های یاد شده خود را با ایجاد اتحاد و همبستگی در میان توده های زحمتکش از زنجیر اسارت سرمایه داری رها سازند. و



می باشد. این همان سیستمی ست که حفظ الصحة و تعلیم و تربیه را برای آحاد توده های محروم جامعه نمی پذیرد. وفرزندان ما را به کشتارگاه جنگ می فرستد.

- زمان آن فرا رسیده تا با کسب آگاهی منسجم شویم و بر علیه پرچم ها و دیگر ملت ها نجنگیم. بلکه مبارزه خود را به خاطر مصالح علیای طبقاتی خود متمرکز نماییم.

- راه بسوی فردا؛ انقلاب اجتماعی ست. توسل به انتخابات و یا درخواست ها و عرایض که چیزی را تغییر نمی دهد چاره ی کار نمی باشد. بلکه سازماندهی قدرت توده ای و مردمی در امتداد سرحدات راه حل رهایی ست.

- وقتی که تهیدستان کارخانه ها و مزارع زراعتی را کنترل کنند؛ در آن صورت جایی برای جنگ باقی نمی ماند. وقتی که مردم ثروت های ایجاد شده را با مشارکت و مسئولانه میان خود تقسیم کنند؛ کفایت همگانی را می نماید.

بقول میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی شاعر ترک تبار پارسی سرای سبک هندی در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم هجری :

به رنگ آمیزی اقبال منعم ناز ها دارد

ندید این بیخبر روی که می سازد سیا اینجا

طبايع را فسون حرص دارد در به در بیدل

جهان لبریز استغناست گر باشد حیا اینجا

نه به جنگ امپریالیستی !

تنها جنگ و مبارزه طبقاتی می تواند به جنگ ها خاتمه دهد!

با ایجاد فدراسیون داوطلبانه مبتنی بر اندیشه های سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی که هدف آن ایجاد نظم اجتماعی عادلانه بر محور جامعه خواهی [جامعه گرایی] که در آن جایی برای منفعت طلبان جنگ وجود نداشته باشد ؛ به چنین امری توفیق یابند. تنها در آن صورت امکان دارد منابع بر اساس نیازمندی ها تقسیم شوند، نه طمع و حرص. در چنین فدراسیون داوطلبانه سرحدات مردم را از هم جدا نمی سازد؛ بلکه کثرتی ست که وحدت می آفریند.

جنگ افروزان می طلبند تا ما به دروغ های شاخدار آنان گوش فرا دهیم:

1- اینکه جنگ امنیت را ببار می آورد.

2- همسایه های ما دشمنان یکدیگر اند.

3- سرمایه داری می تواند اصلاحات بوجود بیاورد؛ بنا نیازی به انقلاب نیست.

اینها همه تصورات میان تهی و کشنده هستند.

تاریخ به ما می آموزد که تحت سلطه ی ساختار سرمایه داری؛ هر مرحله و دورانی از صلح در واقعیت مقدمه ی برای جنگ بعدی ست.

حلقات حاکم قدرت در هند و پاکستان دویلیون انسان را به پرتگاه نابودی هستوی برای تصاحب قدرت و مفاد سوق داده اند.

زحمتکشان جنوب آسیا:

- دشمنان واقعی ما در امتداد سرحدات نی ؛ بلکه در قصرهای مجلل کشور های خودمان نشسته اند. سیستم سرمایه داری که فقر را ایجاد می نماید ؛ همراه با آن یکجا خالق جنگ



تهديدستان جنوب آسيا و جهان متحد شويد!

ديدگاه بگذاريد

از كرهاله به امتداد دريای بزرگ، به استقامت ولسوالی‌های شيگل، اسمار، دانگام و غازي آباد و به امتداد دريای كوچك به طرف ولسوالی‌های وټه پور، پيچ و ولايت نورستان سرک‌ها امتداد يافته است.

مصيبتی بزرگی كه روايتش اين جا آورده می شود مصادف است با شب 30 بر 31 ماه حمل 1358 كه هوای پاك، نيروبخش و معطر گل نارنج بر اين قريه ميوزيد و از دريای خروشان، آوازي سر مست كننده شنیده می‌شد.

باشندگان كرهاله بی‌خبر از همه شور و شر دنيا هم مانند طفل خفته در آغوش مادر سرود دريای خروشان را می شنيدند و از بوی عطر باری لذت می بردند.

شب جمعه بود و بر روال هميشگی شماری زيادی از مامورين و معلمين توظيف شده در ولسوالی‌های كنر و شاگردان، محصلين و مامورين از ولايت ننگرهار برای دیدن خانواده و سپری كردن روزهای رخصتی به قريه آمده بودند.

برای اكثريت باشندگان تپه چغان و دامنه آن اين آخرين شبی آرام بخش و قبل از طوفان نيستی بود.

چند هفته قبل برای جلوگیری از حملات احتمالی مخالفين، پوسته‌های امنيتی در اطراف كرهاله جابجا شده و بر رفت و آمد در اين ساحه مراقبت می‌شد. اما در اين شب، باشندگان كرهاله با فيرهای ناگهانی سلاح سبك و سنگين بيدار شدند و تا صبح صداهاي سلاح خواب را بر آنها حرام ساخت.

يك هفته (يك هفته مانده بود به يكسال شدن کودتای ثور) بعد از قيام هفت ثور و دولت "خلقى" يك سال پوره ميشد. طی اين مدت دولت خلقی نه تنها نتوانست پشتيبانی و حمايت خلق را در دفاع و حمايت خود جلب نمايد؛ بلكه نسبت يکه تازی حفيظ الله امين و اداره جنائيت پيشه اگسا تحت امر او سبب ايجاد مخالفت‌ها، بغاوت‌ها و عكس‌العمل‌های طبعی در مقابل دولت شد. سردمداران دولت، هر صدای اصلاحی و انتقادی را، دشمنی با خویش تعريف و عاملين آن را «مباح الدم و واجب القتل» می‌دانستند.

در سلسله مخالفت‌ها و مقاومت بر عليه دولت در همين شب (شام سی حمل 1358) تنی چند از جمله مخالفين دولت مربوط به تنظيم‌های بنيادگرای اسلامی بر



4

قطره از جنائت خانواده صديق عالميار

غمنامه كرهاله

گرفته شده از صفحات (208 - 2011) كتاب «له هورا تر تكبيره» نوشته محمد صفر خوارى كش، چاپ كابل 1399

برگردان قاسم آسمایی

كرهاله سرسبز، در شهر اسدآباد مركز ولايت كنر بين دو دريا واقع است و تپه چغان و قلعه تاريخی بر تارك آن در همين جا موقعيت دارد. كرهاله را سرک به دو قسمت طوری تقسيم کرده كه بخش آن در كناره دريای بزرگ و بخش ديگر آن در جوار رود كوچك قرار دارد.



خویش دفن نمایند، بلکه برعکس جلاخان اجساد همه قربانیان را بدون اجرای مراسم و اصول مذهبی و شرعی، همه یکجایی توسط بولدوزر زیر خاک کردند.

پیرزنان، اطفال و شماری زیادی از زنان با اطفال شیرخوار در بغل، سرلج و پای لچ و زده و زخمی برای حفظ جان و آبرو در تاریکی شب از بین خارزار، جنگل و راه های دشوار گذر خود را به علاقه داری مروره رساندند.

بر روایت عبدالرحمن زمانی در زمان آن جنایت بزرگ و بی مانند اشخاص آتی در رهبری ادارات دولتی و حزبی ولایت کنر وظیفه و صاحب صلاحیت بودند:

شهناز شپوانی والی و سپین جان لال هاند منشی کمیته ولایتی و گلرنگ قوماندان عمومی جبهه کنر بودند. محمد یعقوب مستوفی و عضو کمیته ولایتی، شمشیر نربوال رئیس تعلیم و تربیه و عضو کمیته ولایتی، چمتو ولسوال پیچ و عضو کمیته ولایتی، داکتر بادام خوکیوال، محمدنعیم، عبدالقادر، داکتر نعمت، نظام الدین بی خدا، اعضای کمیته ولایتی، نورالرحمان رئیس امور سرحدات و بودند.

بر اساس اظهارات کادر های محل، قوماندۀ کشتار دسته جمعی از جانب دو شخص وابسته به حفیظ الله امین هریک صادق عالمیار قوماندان کندک کماندو و عبدالحق قوماندان غند 69 داده شده بود؛ اما عدم مخالفت سایر اعضای رهبری حزبی و دولتی کنر با این جنایت، سبب برانیت آنها شده نمیتواند.

بر اساس معلومات باشندگان کرهاله و نوشته عبدالرحمن زمانی ترکیب شغلی قربانیان این جنایت بزرگ چنین بود:

«۶۷۶ غریب کار، ۲۱۴ شاگرد مکتب، ۱۶۷ دهقان، ۵۷ معلم، ۲۷ مامور دولت، ۱۵ نجار، ۱۰ گلکار، ۱۱ فارغ صنف دوازدهم، ۲ دکاندار، ۵ مولوی، ۷ آهنگر، ۴ باغبان، ۴ خیاط، ۲ سرمعلم، ۲ افسر، ۲ محصل، یک مستری، یک گدامدار، یک تحویلدار و ۵۱ تنه دیگر. از جمله قربانیان یک تن مبتلا به مرض عقلی بود.»!!

نوت:

پوسته های قوای مسلح مستقر در اطراف قریه کرهاله فیرهای نموده و شب بین آنها تبادلۀ فیر صورت گرفته بود.

با دمیدن سیبده، بر تپه چغان و قریه های دوشاخیل و گورگام واقع شده در جناح مقابل کرهاله نخستین شعاع سرخ آفتاب پخش شد و برعکس روزهای قبل این سرخی پیام آور مرگ و نیستی بر باشندگان این قریه بود.

قریه کرهاله جوار دریای پیچ توسط قوای کوماندو تحت قوماندۀ صادق عالمیار و قطعه 69 تحت امر عبدالحق و جگرن بهرام الدین محاصره و برای باشندگان اجازه بیرون رفتن از قریه داده نمیشد.

موظفین قطعات ذکر شده، جستجوی خانه به خانه را آغاز و دروازه های بسته خانه ها را با لگد شکستاده و معترضین را جابجا در مقابل چشمان اعضای دیگر خانواده مرمی باران کردند.

سربازان، اطفال 14 ساله تا پیرمردان هشتاد ساله را به بهانه ای جرگه و ملاقات با والی به سوی پل اسدآباد کشان کشان بردند. زنان و اطفال برای رهایی اعضای خانواده به پای سربازان خمیده، با عذر و زاری و گریه و ناله خواستار رهایی پدر، برادر، شوهر و پسران خویش بودند. واویلا، فریاد و گریه های آنان تا قریه های چهار طرف می رسید.

زنان و اطفال قریه را با جبر و زور نیزه و تهدیدات در مسجد جوار دریا داخل و دروازه را بر روی شان بستند.

همه اطفال، جوانان و پیرمردان آورده شده در کردهای نزدیک پل جابجا و قوماندان امر آتش بر آنها را داد. شماری از سربازان از اجرای امر سرپیچی کردند که قوماندان خود بر آنها آتش گشود و کشته شدند.

در چند لحظه کوتاه بیش از 1260 تن بدون سوال و جواب و حتی پرسیدن اسم و ولد بر خاک غلطیدند و در خون یکدیگر تپیدند.

زنان و اطفال اسیر و محصور در مسجد، با داد و فریاد ناظر کشته شدن عزیزان و نان آوران خانه خود بودند.

سردسته جلاخان سرخ بار دیگر امر آتش بر اجساد نیمه جان صادر کرد.

برای زنان و اطفال اجازه داده نشد تا اجساد عزیزان خود را از مقتلگاه بیرون و هریک را در قبرستان خانواده گی



افغانستان امروز دیگر فقط کشوری بحران زده نیست، بلکه به موجودیتی تبدیل شده که بقای آن به مسئله‌ای حیاتی برای کل منطقه و حتی امنیت جهانی بدل شده است. کشوری که در قلب آسیا واقع شده، اما از هر سو زیر ضربات سنگین تاریخ، بی‌کفایتی نخبگان، طمع قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، و بی‌احساس بودن جامعه بین‌المللی قرار گرفته است. این مقاله تلاشی است برای تحلیل علمی خطرات فروپاشی افغانستان، بررسی روندهای جاری که به سوی تجزیه و جنگ داخلی می‌روند، و ترسیم پیامدهای فاجعه‌بار آن در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی.

اگر امروز اقدام نشود، فردا نه تنها افغانستان، بلکه تمام منطقه وارد دورانی از جنگ‌های بی‌پایان، کوچ‌های میلیونی، تروریسم بی‌مرز و نسل‌کشی‌های نوین خواهد شد. هشدار این مقاله ساده است: اگر افغان‌ها یکبار برای همیشه، گرد یک هویت ملی و راهبرد نجات‌بخش متحد نشوند، سقوط افغانستان نه تنها محتمل، بلکه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

صدیق عالمیار و برادران یکی از ماشین‌های کشتار و ترور حفیظ الله امین جلاد بودند. به عبارت دیگر عالمیار ها همه ماشین تریشل برای درو کردن انسانها بودند. حرفه این خاندان، سرقت، دزدی، آدم‌کشی و ترور بود!!

عارف عالمیار حتی قبل از کودتای ثور نقش تروریست را در هسته توطئه امین بازی میکرد.

خانواده عالمیار اکنون نقش ترور فرهنگی و سیاسی را بدوش گرفته، با صیقل کاری چهره خونین امین جلاد می‌خواهند از او موسیچه بیگانه ترسیم نموده و جنایت او را برای کشتار بیدریغ صدها هزار مردم بیگانه افغانستان توجیه نمایند!!



5

بخش اول: افغانستان در قلب قدرت‌های اتمی - حلقه محاصره مرگ

افغانستان تنها کشور جهان است که همه همسایگانش یا دارای سلاح هسته‌ای‌اند، یا در مسیر دستیابی به آن هستند، یا به صورت فعال در رقابت‌های نیابتی شرکت دارند.

1. پاکستان با سلاح هسته‌ای، شبکه‌های پیچیده‌ی استخباراتی، و تاریخ طولانی در حمایت از گروه‌های نیابتی چون طالبان، در واقع نقش مرکزی در

افغانستان در آستانه فروپاشی تحلیل راهبردی از خطر تجزیه، جنگ قومی و سرنوشت سرزمین میان قدرت‌های اتمی

نویسنده: دکتر نعیم اساس - رئیس GERISS

مقدمه: وطن در پرتگاه



6. ترکیه و اسرائیل نیز به صورت غیرمستقیم از طریق قفقاز، آسیای مرکزی و نهادهای منطقه‌ای، تلاش دارند نقش‌های ژئواستراتژیک خود را گسترش دهند.

در چنین نقشه‌ای، افغانستان نه یک کشور، بلکه یک "قلمرو باز" برای رقابت قدرت‌های اتمی است. تاریخ ثابت کرده است: کشورهایی که فاقد انسجام ملی، ارتش ملی، و روایت مشترک هویتی باشند، اولین قربانیان طمع همسایگان‌اند. از اوکراین و سوریه گرفته تا یوگسلاوی و فلسطین، همگی عبرت‌هایی‌اند از سرنوشت کشورهایی که درگیر جنگ‌های نیابتی و فقدان وحدت بودند.

بخش دوم: ابزارهای فروپاشی - از قوم‌گرایی تا جنگ اطلاعاتی

فروپاشی یک کشور همیشه از طریق حمله‌ی نظامی رخ نمی‌دهد؛ گاهی ابزارهای نرم و زیرپوستی به مراتب کارآمدتر و ویرانگرتر هستند. افغانستان امروز در محاصره‌ی ابزارهایی است که هدف آنها نه تسخیر سرزمین، بلکه انهدام ذهنیت ملی و فروپاشی وحدت روانی مردم آن است. دشمنان افغانستان یاد گرفته‌اند که چگونه از قوم‌گرایی، فدرالیسم مصنوعی، جنگ‌های روایی، و تکنولوژی‌های دیجیتال برای تکه‌تکه کردن این ملت استفاده کنند.

۱. قوم‌گرایی هدفمند: ساختار انشقاق

قومیت در افغانستان یک واقعیت تاریخی و فرهنگی است؛ اما تبدیل آن به ابزار سیاسی، محصول

بی‌ثبات‌سازی افغانستان داشته است. هدف نهایی اسلام‌آباد ایجاد یک حکومت دست‌نشانده در کابل است که در برابر دهلی نو، ابزار فشار ژئوپلیتیکی باشد.

2. ایران با سیاست‌های فرقه‌گرایانه، دخالت در مناطق هزاره‌نشین، حمایت رسانه‌ای و فرهنگی از جریانه‌های خاص، و نفوذ در نهادهای دینی، تلاش دارد افغانستان را به بخشی از محور مقاومت شیعه تبدیل کند.

3. روسیه، میراث دار استعمار سرخ، امروز با طالبان رابطه‌ای پیچیده دارد؛ از یک سو در ظاهر آنها را محکوم میکند، از سوی دیگر برای محدود کردن نفوذ آمریکا و ناتو، با آنان وارد معامله شده است.



4. چین با سیاست نفوذ خاموش اما فراگیر، هم به دنبال منابع طبیعی افغانستان است و هم کنترل امنیتی بر مناطق اویغور نشین خود از طریق معامله با طالبان.

5. هند به عنوان رقیب تاریخی پاکستان، سرمایه گذاری‌های کلان در افغانستان داشته و اکنون با ازدست دادن متحدانش، نگران خیزش دوباره تروریسم در کشمیر است.



پروژه‌هایی از خارج و داخل است که هم راستا با تجزیه عمل میکنند. چند نمونه برجسته:

- پیشنهاد فدرالیسم قومی که به ظاهر دموکراتیک است، در باطن طرحی است برای تقسیم کشور به ایالت‌های وابسته به کشورهای خارجی.

- پاکستان از دهه‌ها پیش پشتون‌های تندرو را به عنوان ابزاری برای تحمیل حکومت نیابتی در کابل استفاده کرده است. طالبان، در ظاهر نماینده دین، اما در واقع بخشی از همان سیاست قوم محور و راهبردی اسلام‌آباد برای ایجاد «عمق استراتژیک» هستند.

۳. نهادینه سازی جدایی در تبعید

مهاجرین افغان در کشورهای مختلف، به جای ایجاد انجمن‌های ملی، اغلب بر اساس قومیت سازماندهی میشوند:

- ایران با حمایت از برخی جریان‌های هزاره، سعی کرده است آنها را به بخشی از ساختار فرقه‌ای منطقه‌ای خود پیوند دهد. این حمایت‌ها به جای تقویت حقوق شهروندی، گاه سبب انزوا و جدایی‌طلبی روانی شده‌اند.

- مساجد، مراکز فرهنگی، انجمن‌های خیریه در کشورهای اروپایی، استرالیا، آمریکا و ایران، اغلب به صورت پشتونی، تاجیکی، هزاره‌ای یا ازبکی اداره میشوند.

- برخی کشورهای آسیای مرکزی نیز تلاش کرده‌اند از تاجیک‌ها به عنوان ابزار فشار فرهنگی و سیاسی استفاده کنند، گاهی در قالب زبان فارسی، گاهی در قالب اتحادهای زبانی و مذهبی.

- جدایی مکانی و فکری در این نهادها عملاً روند ملت سازی را در مهاجرت نیز متوقف کرده است.

۲. روایت سازی دیجیتالی: نبرد بر سر ذهن‌ها

- بازتولید گفتمان تجزیه در خارج از کشور از طریق رسانه‌های قومی، صفحات مجازی و برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی انجام می‌گیرد.

شبکه‌های اجتماعی اکنون به میدان جنگ اصلی برای فروپاشی وحدت ملی افغانستان تبدیل شده‌اند. روایت‌های منتشر شده، اغلب توسط بات‌ها، مزدوران سایبری یا حتی برخی افغان‌های ناآگاه باز نشر می‌شوند:

۴. نابودی روایت ملی - حذف افغانستان از حافظه‌ی جمعی

یکی از خطرناکترین پروژه‌ها، تلاش برای حذف نام «افغانستان» از ذهن مردم است. عبارت‌هایی مانند:

- جملاتی چون «من افغان نیستم» یا «افغانستان کشوری ساختگی است» به شکل گسترده پخش میشوند.

- «من فقط هزاره‌ام»، «من تاجیک‌ام»، «پشتون‌ها کشور را غصب کرده‌اند»،

- تحقیر متقابل اقوام به ویژه در کامنت‌ها، میم‌ها و ویدیوها، نه تنها خشونت را عادی می‌کند بلکه اعتماد اجتماعی را نابود می‌سازد.



نه تنها گذشته، بلکه آینده خود را نیز از دست خواهند

داد

• یا حتی «ما افغانستانی هستیم، نه افغان»، همگی بخش‌هایی از پروژه‌ای هستند که در نهایت منجر به یک فروپاشی روانی ملی می‌شود.

بخش سوم: فروپاشی از درون - خیانت نخبگان و مسئولیت تاریخی روشنفکران

فروپاشی هیچ کشوری تنها نتیجه‌ی فشارهای خارجی نیست. سقوط نهایی، همواره از درون آغاز می‌شود. وقتی نخبگان آن کشور در برابر تاریخ، مردم و نسل آینده سکوت اختیار میکنند یا بدتر، به ابزار تداوم بحران تبدیل می‌شوند، دیگر تهدید بیرونی فقط شتاب‌دهنده‌ی یک زوال محتوم خواهد بود. افغانستان دقیقاً در چنین مرحله‌ای قرار دارد: جایی که نخبگان قومی، سیاسی، دانشگاهی و مذهبی یا خان‌اند، یا ساکت، یا غرق در منافع فردی.



این فرآیند، نه تنها جوانان را از مسئولیت ملی دور می‌سازد، بلکه آن‌ها را آماده می‌کند تا در روزی نه چندان دور، تجزیه را به عنوان یک گزینه‌ی عقلانی بپذیرند.

۵. شکست سیاست‌گذاران فرهنگی و روشنفکران

مسئولیت فقط متوجه بیگانگان نیست. روشنفکران افغان، به جای مبارزه برای ایجاد یک گفتمان ملی، اغلب دچار خودشیفتگی رسانه‌ای و رقابت‌های شخصی شده‌اند:

- بیشتر روشنفکران تبعیدی درگیر برنامه‌های سازمان‌های خارجی‌اند، نه نجات افغانستان.
- تحلیل‌های آن‌ها یا بیش‌ازحد آکادمیک و غیرقابل فهم برای مردم‌اند، یا بیش‌ازحد سطحی و پوپولیستی.
- فقدان منشور نجات ملی یکی از نتایج مستقیم این بحران گفتمانی است.

نتیجه‌ی این بخش:

۱. نخبگان پشتون - سکوت استراتژیک یا همراهی تاکتیکی؟

در میان بزرگ‌ترین اشتباهات راهبردی نخبگان پشتون، می‌توان به دو مورد اشاره کرد:

افغانستان، بدون نیاز به حمله نظامی خارجی، می‌تواند از درون فرو بپاشد؛ با نفوذ روانی، با روایت‌سازی جعلی، با نهادهای قومی، و با سکوت روشنفکران. ملت‌هایی که حافظه‌ی مشترک خود را از دست بدهند،



• فقدان جبهه‌ی ملی: برخلاف دهه ۷۰، امروزه هیچ ساختار فراگیری وجود ندارد که بتواند تاجیک‌ها را در قالب یک جریان وحدت‌طلب فراتر از قومیت، رهبری کند.

• سکوت فعال: بسیاری از نخبگان پشتون که در اروپا، آمریکا یا منطقه ساکن‌اند، با وجود مخالفت با طالبان، حاضر نیستند آشکارا آن‌ها را محکوم کنند. این سکوت، اغلب به‌نام "نگرانی از بی‌ثباتی بیشتر" یا "حفظ وحدت قومی" توجیه می‌شود، اما در عمل، به تقویت موقعیت طالبان می‌انجامد.

۳. نخبگان هزاره - عدالت‌خواهی قومی یا جدایی‌طلبی نرم؟

جامعه هزاره یکی از پویا ترین و تحصیل‌کرده ترین اقشار افغانستان است، اما رویکرد غالب در میان نخبگان آن، بیشتر به سمت روایت قوم محورِ مظلومیت تمایل دارد:

• همراهی ایدئولوژیک پنهان: برخی از چهره‌های فکری یا فرهنگی، بطور ضمنی، طالبان را به عنوان تجسمی از «بازگشت به هویت پشتونی» توصیف میکنند؛ گویی این گروه توانسته است کرامت قومی را بازگرداند. اما این برداشت، عمیقاً خطرناک و اشتباه است. طالبان نه نماینده پشتون‌ها، بلکه ابزار اطلاعاتی-نظامی یک پروژه‌ی فرامرزی هستند.

• تمرکز شدید برحفاظة جمعی ظلم تاریخی: این روایت، با وجود مشروعیت اخلاقی، به‌شکل افراطی ممکن است به یک استراتژی انزوا بدل شود.

۲. نخبگان تاجیک - پراکندگی، شخصی‌سازی و رقابت‌های کودخانه

• تشکیل نهادهای جداگانه: بسیاری از نهادهای فرهنگی، دانشگاهی یا سیاسی هزاره‌ها، نه تنها همکاری ملی ندارند، بلکه حتی تعامل محدودی با اقوام دیگر دارند.

نخبگان تاجیک در افغانستان از نظر کمی یکی از گسترده ترین طیفهای فرهنگی، نظامی، مذهبی و روشنفکری را دارند؛ اما مشکل در کیفیت و انسجام آنان است:

• گفتمان فدرالیسم یا خودمختاری قومی: در برخی گفتمان‌ها، سخن از "اداره خودمختار مناطق مرکزی" یا "دولت قومی هزاره‌جات" به گوش میرسد؛ سخنانی که، در بلند مدت، به تضعیف مشروعیت ملی انجامیده‌اند.

• پراکندگی سیاسی: هر چهره یا گروهی، خود را "نماینده واقعی تاجیک‌ها" می‌داند و از همکاری با دیگران خودداری می‌کند.

• وابستگی به قدرتهای خارجی: شماری از چهره‌های مطرح، بیشتر به سفارتخانه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی پاسخگو هستند تا مردم خود.

۴. روشنفکران مهاجر - انفعال، فردگرایی و گفتمان برند شخصی



برای نجات افغانستان، لازم است:

- گفتمان نجات ملی از نو طراحی شود: بدون وابستگی، بدون قومیت‌گرایی، و بدون رادیکالیسم.
- ائتلاف روشنفکران ملت‌ساز شکل بگیرد: یک جمع نخبه، که حاضر باشد منافع فردی را فدای مصالح تاریخی کشور کند.
- نسل جوان از فضای مجازی به میدان واقعی بیاید: باز نشر جملات و کلیپ‌ها کافی نیست؛ زمان آن است که جوانان در ساختن بدیل ملی نقش عملی داشته باشند.

نتیجه‌ی این بخش:

تاریخ افغانستان نه با حمله شوروی سقوط کرد، نه با سقوط جمهوریت؛ بلکه با فروپاشی وجدان نخبگان. اکنون، همان نخبگان آخرین فرصت را دارند تا با درک مسئولیت تاریخی، به جای استمرار سکوت یا خیانت، برای نجات وطن اقدام کنند. هر لحظه تأخیر، افغانستان را یک گام به‌سوی رواندای دیگر نزدیکتر میکند.

بخش چهارم: افغانستان پس از فروپاشی – فاجعه انسانی و سناریوی جهنم منطقه‌ای

اگر افغانستان از هم بپاشد، این فقط به معنای تغییر در مرزها نخواهد بود، بلکه به معنای پایان یک تمدن، تولد فاجعه‌ای منطقه‌ای و آغاز یک زخم باز برای قرن بیست و یکم خواهد بود. این سرزمین به یکی از

جامعه افغان در تبعید، به جای تبدیل شدن به موتور فکری نجات کشور، اغلب دچار رکود گفتمانی شده است:

- برندسازی فردی بجای جنبش سازی جمعی: بیشتر فعالان مهاجر، درگیر ساختن پروفایل فردی برای رسانه ها و نهادهای غربی هستند.
- فقدان نظریه راهبردی نجات ملی: کمتر کسی از این طیف، به تدوین یک برنامه‌ی سیاسی-اجتماعی ملی اندیشیده است.
- محوریت عقده‌های تاریخی و رقابت‌های پوچ: به‌جای همگرایی برای نجات افغانستان، فضای تبعید آکنده از اختلافات کودکانه، توهین‌های قوم‌محور، و حسادت‌های شخصی است.

۵. مسئولیت روشنفکران متعهد – ندای بیدارباش ملی در دل این تاریکی، همچنان روشنفکرانی هستند که با صداقت و خطرپذیری، می‌کوشند وحدت ملی را بازسازی کنند. اما صدای آن‌ها در هیاهوی جنگ‌های قبیله‌ای و تهمت‌های دیجیتالی گم می‌شود.





• ورود مستقیم بازیگران خارجی برای مدیریت این مناطق.

• شکل‌گیری دوباره استعمار، با چهره‌ای مدرن و محلی‌سازی شده.

ج. تبدیل به پناهگاه جهانی تروریسم

در نبود حاکمیت مؤثر، افغانستان به مکانی برای سازمان‌های تروریستی فراملی تبدیل خواهد شد. تجربه ظهور داعش در عراق و سوریه نشان داد که چگونه خلا قدرت، بستر ایجاد خلافت‌های خونین است. احتمال زیادی وجود دارد که:

• گروه‌هایی مانند القاعده، داعش، یا نسخه‌های جدید آن‌ها در این سرزمین بازسازی شوند.

• کشورهای منطقه و غرب، برای جلوگیری از تهدید، اقدام نظامی انجام دهند، که خود موجب کشتار بیشتر خواهد شد.

د. ویرانی فرهنگی و روانی نسلی

بدترین سناریو، آرام‌ترین آن است: مرگ تدریجی امید. در این مسیر:

• نسل جوان، به جای رؤیای آینده، با کابوس فرار، مهاجرت و بی‌هویتی بزرگ می‌شود.

• تحصیل، هنر، علم، و اخلاق در سایه جنگ خاموش خواهد شد.

• انسان افغانی، به‌جای کنش‌گر، به ابزار یا قربانی مطلق تبدیل خواهد شد.

خطرناک‌ترین نقاط جهان تبدیل می‌شود، نه تنها برای مردم خود، بلکه برای آسیا، خاورمیانه و حتی اروپا.

۱. سناریوهای پس از تجزیه – جنگ قومی، فدرالیسم خونین، یا سقوط تمدنی؟

تجزیه افغانستان احتمالاً از طریق چهار مسیر اتفاق خواهد افتاد:

الف. جنگ قومی سراسری

اگر قدرت مرکزی از بین برود و هیچ ساختار جایگزین ملی شکل نگیرد، هر گروه قومی برای بقا و قلمرو خود خواهد جنگید. نمونه‌هایی مانند رواندا، سودان جنوبی، یوگسلاوی سابق و حتی لیبی پس از قذافی، هشدارهای تلخی برای افغانستان هستند. در چنین شرایطی:

• هزاران غیرنظامی در نزاع‌های محلی کشته خواهند شد.

• آوارگی میلیونی در داخل و خارج کشور رخ خواهد داد.

• زیرساخت‌های باقی‌مانده نابود می‌شوند.

ب. ظهور دولت‌های قومی یا فدرال‌های وابسته برخی رهبران قومی در حال ترویج ایده فدرالیسم‌اند، اما این فدرالیسم در کشوری فاقد سنت دموکراتیک و فاقد حاکمیت قانون، فقط نامی محترمانه برای تجزیه است. نتیجه آن خواهد بود:

• تشکیل «مناطق خودمختار» تحت حمایت خارجی.

دین که ابزار سلطه می‌شود

در غیاب دولت ملی و نظام قانونی، دین به ابزار مشروعیت بخشیدن به هر نوع خشونت، ستم و طرد تبدیل خواهد شد - چیزی که امروز نیز در اشکال مختلف مشاهده می‌کنیم.



۳. مسئولیت جمعی - خاموشی امروز، فاجعه فردا

افغانستان در لحظه‌ای قرارداد که سکوت، خود جرم است. هر فعال، روشنفکر، مهاجر، دیپلمات، نویسنده یا کاربر شبکه اجتماعی که این بحران را ببیند و باز هم ساکت بماند، در این فروپاشی شریک خواهد بود.

«اگر امروز فریاد نزنیم، فردا فریادها از زیر آوار بیرون خواهد آمد - اما دیگر دیر خواهد بود.»

نتیجه‌گیری: یک روایت جدید برای نجات افغانستان

۲. پیامدهای انسانی فروپاشی - سقوط اخلاقی، اقتصادی و هویتی

کودکاتی که کودکی نمی‌کنند

فروپاشی به معنای بازگشت فروش کودکان، قاچاق اعضا، و تبدیل خردسالان به سربازان، مزدوران یا قربانیان بازارهای جنسی است.



زنانی که فراموش می‌شوند

در هر سناریوی تجزیه، زنان نخستین قربانیان خواهند بود. نه تنها در زندان‌های طالبان، بلکه در زندان ساختارهای قومی-فرهنگی جدید نیز حقوق آن‌ها پایمال خواهد شد.

خانواده‌هایی که فرو می‌پاشند

مهاجرت اجباری، فقر، بی‌سرپناهی، و فقدان امید به آینده، نهاد خانواده را متلاشی خواهد کرد. این یعنی از بین رفتن آخرین پناهگاه اخلاقی و عاطفی جامعه.



همان طور که تاریخ نشان داده، ملت‌هایی که در لحظات تاریکی، به جای فحاشی، تحقیر یا جدایی، به خرد جمعی پناه بردند، توانستند از دل جهنم، راهی به سوی رهایی باز کنند.

برای نجات افغانستان، لازم نیست به عقب بازگردیم؛ بلکه باید جرئت خلق یک آینده مشترک را پیدا کنیم. این آینده بر سه اصل استوار است:

1. بازتعریف هویت ملی:

- فراتر از قوم، زبان، مذهب.

- مبتنی بر کرامت انسانی، برابری حقوق و آگاهی تاریخی.

2. ساختن اپوزیسیون ملی و واقعی:

- نه ابزار قدرت‌های خارجی.

- نه شعارهای فریبنده یا پروژه‌های موقت.

3. بسیج نسل جوان، نه فقط در فضای مجازی بلکه در میدان عمل:

- جوانان باید از مصرف‌کننده اخبار به تولیدکننده روایت تبدیل شوند.

- مدارس، انجمن‌ها، گروه‌های فرهنگی و پروژه‌های مشترک باید جایگزین نفرت شوند.

سخن پایانی

افغانستان در آستانه فروپاشی است. اما هنوز دیر نشده است.

اکنون زمان آن است که:

- روشنفکران بجای رقابت، با هم بنشینند.

- فعالان سیاسی، به جای پروژه‌های قومی، بر اساس طرح ملی حرکت کنند.

- مردم افغانستان، از هر قوم و مذهب، به صدای مشترک بدل شوند.

افغانستان نه فقط نام یک کشور، بلکه آخرین سنگر یک تاریخ پرغرور است. اجازه ندهیم این سنگر، بدون مبارزه، فرو ریزد.

۸ جوزا ۱۴۰۴

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته‌ها و مضامین ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک میگذارد.



6

پیام تسلیت به مناسبت درگذشت رفیق ناظر حسین "حسنى"

با دریغ و تالم فراوان استاد ناظر حسین
"حسنى" در دیار غربت به جاودانگان پیوست !



با کمال نهایت تاسف و تالم اطلاع حاصل نمودیم که ناظر حسین "حسنى" یک تن از هوا خوان و اعضای سابقه دار جریان دموکراتیک نوین شعله جاوید ، عضو فعال "ساما" تا قبل از کنفرانس قوس 1362 شمسی در کابل و بعدا عضو فعال و از جمله اعضای موسس جبهه مردم افغانستان " جما " به اثر مریضی صعب العلاج که از مدتی عاید حالش گردیده بود بتاريخ (04/جون/2025) در حومه پاریس فرانسه به جاودانگان پیوست . بدینوسیله با ابراز خلوص نیت و همدردی به خاتم و فرزندان عزیزش تسلیت عرض نموده ، مسئولان و اعضای "جما" خود را در این غم و اندوه بزرگ شریک می دانند و وفات این رفیق نستوه را یک ضایعه برای جنبش آزادیبخش مردم

افغانستان و "جما" پنداشته و بدین وسیله برای بازماندگانش و فامیل محترمشان صبر و استقامت میخوانند .

شناختم با استاد ناظر حسین "حسنى" برمیگردد به سالها دور ، فکر میکنم که سال 1358 یا سال 1359 باشد . من از طریق رفیق صمد "حیرت" (امیدوارم که در قید حیات باشند) با ناظر حسین "حسنى" معرفی و هم حلقه آموزشی شدم ، مسئولیت ما را رفیق صمد به عهده داشت . از آن زمان تا حال تقریباً حدود چهل و پنج (45) سال گذشت . اما آن خاطرات در ذهنم جاویدان و فراموش ناشدنی است .

ناظر حسین "حسنى" در یک خانواده تهیدست و در یک حویلی گلی در منطقه چهارقلعه وزیرآباد کابل ایام طفولیت و نوجوانی خود را در بستر فقر و تنگدستی سپری نموده است . از جمله شاگردان ممتاز لیسه استقلال بود. بعد از دوره لیسه شامل فاکولته اقتصاد پوهنتون کابل شد ، در ختم درس مدتی در انستیتوت محاسبه درس میداد و زمانی در فابریکه بوت آهو در بخش مالی کار می کرد.

بعضا در صحبتهای خود از تینگ سگرت فروشی خود نیز یاد مینمود . اما استعداد و ذکاوت شگفت انگیزی داشت بسیار تیزهوش و دقیق بود . فصاحت زبان و طرز تکلم و برخورد اجتماعی آن هر انسانی را شفته و گرویده او میساخت . صحبت هایش مرتباً حاکی از پیام های مملو از افشاگری ها ، از بی عدالتی ها و تضاد های طبقاتی بود اکثراً مخاطبین مشخص خاص خود را داشت . مثلاً در مورد یکی از بورژوا کمپرادور های مشهور بنام عبدالواحد سرابی مالک و سهامدار بزرگ فابریکه بوت آهو صحبت های جالب از مناسبات آن با



دور اول تماس های ما بعد از ضربه خوردن های پیهم "ساما" در کابل و از هم پاشی روابط تشکیلاتی برای مدت چندین سال از هم گسست و ما با هم ارتباطی نداشتیم . اتفاقات و حوادث طور پیش آمده بود که من کابل را ترک کنم و به پاکستان بروم و ناظر به مسکو بروم . بعد چندین سال روی تصادف از طریق فیسبوک توفیق یافتیم که دوباره با هم در تماس شویم .

این بار نه مانند کابل از نزدیک بلکه از فاصله های بسیار دور با هم در تماس شدید ناظر از فرانسه و من از فاصله چند هزار کیلومتری از یک گوشه دیگر اروپا . به روال معمول با صمیمیت و برده باری کامل روی گذشته ها و دوران باهم بودن ها صحبت های نمودیم از ضربات ، از مهاجرت ها و از دست دادن رفقای چون حفیظ ، قاضی ضیا ، و... و در نهایت با جمع بندی از حوادث ناگوار که در سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " ساما " در کابل ، در شمالی و هرات ، و... اتفاق افتاده بود . با جمع از دوستان و رفقای دیگر در پی ایجاد یک نهاد مردمی منضبط انقلابی از بقایای پراکنده جریانات چپ انقلابی به ویژه سامایی های پراکنده در اقصی نقاط جهان بکار مشترک و تعهد دوباره آغاز نمودیم . در جریان کار ها ناظر حسین " حسنی " در تشخیص افراد سالم و معرفی افراد و تامین روابط رول ارزنده را داشت .

این تماس ما تا یک ماه قبل از جاودانه شدن اش بطور منظم ادامه داشت . آخرین باری که در تماس شدیم ناوقت شب اروپا بود که از طریق مسنجر رفیق زنگ زد و گفت فعلا برای گرفتن هوای تازه بیرون از حیاط منزل آمده و خواستم از این فرصت با شما هم در تماس شوم . بعد از احوالپرسی و شریک ساختن و توضیح

دربار میکرد . زمانیکه از درد ها و رنج های مردم صحبت میکرد گلونش را بغض میفشرد . او بخاطر روابط نزدیکی که با زنده یادان انجنیر محمد علی ، قاضی ضیا و حفیظ "شفیع" داشت هر بار که دوباره آنها صحبت می کرد بغض گلویش را می گرفت و اشک در چشمانش حلقه می زد .

ناظر حسین " حسنی " همبازی و یار کودکی و نوجوانی زنده یاد حفیظ "شفیع" بود در میدان فوتبال ، در روزهای بد و دشوار در کنار هم بودند ، ناظر حسین " حسنی " همراه با حفیظ "شفیع" به خاطر انعکاس کار های جبهات «ساما» با وجود که زندگی علنی داشت با تقبل خطر بارها در معیت خبرنگاران خارجی به ساحات خطرناک جنگ سفر نموده و رسالت خود را ادا نموده اند . چون ناظر زبان فرانسوی را به سطح عالی و نیکو فراگرفته بود .

کلبه گلی ناظر حسین " حسنی " اکثرا محل امنی وبستر راحت برای زنده یاد حفیظ "شفیع" بود . ناظر باری قصه نمود که رفیق حفیظ "شفیع" در یک عملیات چریکی شهر زخم برداشته بود ، به حالت زخمی در حالی که خون از زخمش جاری بود بخانه ما آمده و الی تداوی و جور شدن آن زخم در منزل ما بود . متأسفانه که در فاصله بسیار کم بعد از این اتفاق به دام دشمن افتاد .

یکی از نوشته های تاریخی که ثبت دفتر جاوید شدگان جنبش و " ساما " گردیده ، نوشته ی پرمحتوای « **چریک وادی رگبار** » در مورد رفیق حفیظ "شفیع" است که بنام مستعار (توفیق آذر) از طریق صفحات مجازی فیسبوک خان صمد منتشر شده است .



ناظر حسین "حسنى" در زمان اقامتش در فرانسه دست روی دست گرفته آرام نه نشسته بود روزانه در خدمت مردم خود بود که از دست نیروهای ارتجاعی واپسگرا و متحجر طالبان فرار نموده و به فرانسه آمده بودند؛ ناظر در قسمت تهیه، ترتیب فرم ها و دوسیه های، اسناد و مدارک برادران نو وارد افغان، که هنوز با زبان فرانسوی آشنایی و بلدیت نه داشتند، کمک و همکاری فراوانی می نمود و از این طریق مصدر خدمت به هموطنان خود بدون در نظر داشت مسایل قومی زبانی و مذهبی میشد. در خیر و شر مردم خود اشتراک فعال می نمود و در بسا موارد مشاوره های لازم را به دوستان میداد.

همچنان در صفحات مجازی به ویژه فیسبوک فعال بود. ناظر کوتاه می نوشت اما پرمعنی و پر از محتوا و پیام برای بیداری جامعه و جوانان در آن به خوبی تبلور داده میشد. بطور نمونه چند نوشته کوتاه آن را در زیر با دوستان شریک میسازم:

[Nazer Hassian](#) (صفحه فیسبوک ناظر حسین)

20 جون 2021

جوانان عزیز، نهایت مایه ای سرور من است که دارید راجع به آینده مردم تان فکر می کنید که خود فکر کردن به سر نوشت مردمی که در سر راه چارسو غربت و بیچارگی ها رها شده است و بیدادیهای بیکاری، فقر، بیچارگی، هردم شهیدی، بی نانی به سر پناهی، اعتیاد فحشا، دزدی، بی عدالتی از سرو روی کوچه و بازار این کشور می بارد و آنچه درد آور است مشتی از وطن فروشان حاکم به سر نوشت این بیچاره گان با ناز

وضعیت ناامید کننده صحنی خود، از پیشرفت کارها "جما" جویا شد و آخرین آرزوهای خود را در حالی که شدت درد کاملاً در صدایش هویدا و محسوس بود؛ با غرور و شهامت و شجاعت کم نظیر با تمنیات، اینکه یکی شاهد دست آورده ها و موفقیت های بیشتر رفیقای خود باشم و دگر اینکه تشویم از یگانه فرزندانم است که فرصت کافی برایم داده نشد تا آن را مانند خود تربیت کنم امیدوارم که همسر در تحقق این آرمان ام کوتاهی نکند.

ناظر حسین (بنام مستعار ضیا) از جمله اعضای فعال پروسه ایجاد جبهه مردم افغانستان "جما" و از جمله اعضای موسس "جما" بود و در تمام جلسات ان اشتراک نموده، سهم فعال در تدوین منشور و سایر اسناد کلیدی "جما" داشته است. قبل از اینکه دچار مریضی لاعلاج شود (تومور مغزی) بنابر صفات صادق و امین بودنش از جانب رهبری "جما" به صفت مسئول بخش مالی "جما" تعیین شده بود. مریضی و حمله غیرمترقبه و به تعقیب ان تحت عمل جراحی و تداوی آن در بستر شفاخانه های فرانسه، هیچگاه این فرصت را نیافت تا در تحقق این وظیفه با طرحات اقتصادی در زمان جنگ سهم بگیرد.

با تاسف روز گذشته از وفات المناک این رفیق ارجمند اطلاع حاصل نمودیم و همه ما را شوکه ساخت و در غم و اندوه فرو برد. نبود این رفیق نستوه و فرزند زحمتکش افغانستان در قلب مردم و جامعه سیاسی افغانستان محسوس است و بویژه برای "جما" یک ضایعه بزرگ بوده، جای خالی و کمبود آن در میان هواداران و رهروان "جما" مشهود و محسوس است.



میکنند و حتی کودکان مکاتیب نیز به سرک برآمده
فریاد میزنند صحت و تعلیم را به چپاولگران ندهید!
در کشور نازنین ما همه چیز را تاراج کرده اند چون
دیگر راهی دزدی نمانده است و آخرین راه های دیگر
را جستجو میکنند. هر فیصله و عمل این دولت صرف
و صرفا بخاطر بینوا و بیچاره ساختن ملت ماست!

18 می 2021

سخنان دخترکی را که از حمله ی تروریستی برچی زنده
مانده به راحتی میتوان در ردیف سخنرانی های
ویکتور هوگو گذاشت. دخترک به تروریستان چنین
گفت:

«شما با تفنگ، ما با قلم مبارزه می کنیم. تاریخ گواه
خواهد بود، که کی برنده ی آینده می شود!»

رهبر من تو هستی دخترکم!

17 می 2021

فلسطین ای سرزمین مقاومت و مظلومیت بنازم،
افتخارات تو را که در درازنای زمان لیلا خالد، ژرژ
حبش و یاسر عرفات که در قله بلند افتخارات
انسانیت می درخشند و آن سوی دیگر برادران دلار و
نفت چطور دارند با سازش با دشمنان بشریت حلقوم
کودکان ات دریده تا صدای انسانیت و عدالت را
خاموش کنند.

26 نومبر 2020

بی بی سی این دستگاه تبلیغاتی: این دشمن بشریت و
انسانیت چطور از بزرگ مرد، اسطوره ای فوتبال
دیگو مارادونا

نخوت و کبر و غرور، ادا و ژست وطن فروشانه مردم
را به نام قوم و مذهب فریب داده و سرشان را به آخور
بیگانه ها بسته و این زنده گی فرعون مآبانه را هرگز
خواب هم نمی دیدند! دشمنی با علم و دانش چی سر
های نازنینی را به خاک انداختند و بادر های شان از
جانب دیگر بنام دموکراسی، آزادی و عدالت صدها عالم
و استاد و سرمایه دار ملی که عاشق وطن شان بودن و
عاشق مردم شان بودند از وطن بیرون کردند و از طرف
دیگر یک مشت از عناصر عقب مانده را بنام مذهب و
دین بر سرنوشت اقوام شریف کشورمان حاکم ساخته تا
آسان تر بتوانند تمام ثروتها و منابع طبیعی کشورمان
را به نرخ ثمن یعنی مفت به دست بیاورند.

پس چاره چیست؟ و راه انسجام ملت ما به خاطر
بدست آوردن آزادی و تطبیق عدالت چیست؟ جوانان
باید فکر کرد راه آزادی واقعی را سنجید! فکر کردن به
خاطر عدالت خودش عبادت است.

24 می 2021

طرح دیگری برای هرچی بیچاره ساختن ملت مردم
شهید ما!

و سپردن سرنوشت صحت مردم به دست دزدان و وطن
فروشان، در کشور هایی که هنوز دولت و حکومت
شان در قبال مردم کشور خود احساس مسوولیت
مینمایند دوسکتور عامه را هیچگاهی شخصی نساخته
و یکی از وظایف اساسی دولت و حکومت میدانند
(سکتور تعلیمات و صحت) و گاهی چپاول گران می
دانند که در این سکتور پول نهفته است و یک نوع
شیوه دزدی به سبک مدرن است آنچه که در کشور
ارباب وطن فروشان وجود دارد اما مردم غوغا برپا



سینما، یک از بخش های مهم هنری در جهان امروزی است از جانب دیگر بیان گر سطح فهم مردمان یک کشور در درازنای زمان میباشد هنر سینما انسان های بزرگ را با خود داشته است که جنایت و پلشتی نظام ها و انسان ها را نشان می دهد چون چارلری و صد ها انسان های ارجمند دیگر. اگر خاطره میدان گزلی در ترکیه بخاطر داشته باشید که اردوغان این ادم ضد بشر میخواست برای مشیت از تجار بی وجدان فروخته بود چپسان با مقاومت جانانه جوانان بیدار مواجهه شد. حال هم این چوجه جاسوس بیمقدار شاید بیانه اش را از کدام بچه اموک گرفته باشد.

یاد و خاطرات عزیزش گرامی و جاودان باد

«در پرتو درخشش خورشید آرمان

بر اقتضای منطق کوبنده زمان

با صد تلاش گرم به دنبال کاروان

با نیشخند طعنه به کندی همراهم

با نعره های خنده توفان بی امان

با شور موج سرکش و مست و تپش سرشت

مست از شراب عشقم و سرشار می روم»

شاعر: زنده یاد استاد داوود سرمد

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین ارسالی دوستان «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک میگذارد.

رندانه یاد میکند و از کار ها بزرگ اش بخاطر عدالت یادی نمیکند!

BBC این دستگاه تبلیغاتی : این دشمن بشریت و انسانیت چطور از بزرگ مرد ، اسطوره ای فوتبال دیگو مارادونا

رندانه یاد میکند و از کار ها بزرگ اش بخاطر عدالت یادی نمیکند!

9 نومبر 2020

یکی از شیوه های نظام جهان سرمایه داری تخریب است و تخریب جز پروسه تولید سرمایه داری است و اگر تخریب نباشد تولید صورت نمیگیرد. نمونه بزرگ آن تخریب عراق است، در سال ۲۰۱۲ برای تخریب آن در حدود پنج تریلیون دلار ضرورت بود بعد از توافق با شرکت های آمریکایی در ظرف یک هفته تمامی بنیاد زیر بنا های آن را تخریب کردند و برای بازسازی آن پانزده تریلیون بدست آوردند که در نتیجه از تخریب عراق باز هم پنج تریلیون دالر نصیب شرکت آمریکایی شد. اما در کشور ها ی چون افغانستان تخریب مناطق سوق الجیشی و عامه فروش آن به بهای ناچیز ایجاد یک قشر طرفدار حاکمیت و تجاوزگر است. نمونه بزرگ در افغانستان دادن زمین ها دولتی به اقشار مفتخور و ستمگر که خود به نفع حاکمیت است و نیز ایجاد بلند منزل بدون مدنظر داشت امنیتی و صحتی قصدا ایجاد یک قشر طرفدار حاکمیت است. خلاصه این زمین ها مال مردم است و بلند منزل ها که مانع جریان اکسیجن به سطح زمین میشود و باعث خلق هزارها نوع مرض و کم آبی شده و بالاخره ملت به خاک یکسان میشود.

این است دموکراسی و ثمره ای برپادی ملت.

9 نومبر 2020

(در مورد تخریب سینمایی پارک)



روایت و درد مردم افغانستان

**محبت ، صمیمیت ، انسانیت، بشر دوستی از کشور ما
ریخت بسته می‌رود !**

برق به بهای سنگین بالای مردم افغانستان فروخته می‌شود
توسط رژیم طالبان!

افغانستان از سال‌های دور وابسته به انرژی برق خریداری
شده کشور های آسیای مرکزی و ایران میباشد.

طبق داده ها این کشور سالانه به ارزش ۵۶۰ میلیون دالر
امریکایی به غرض ۳۵۶ مگاوات ارزش برق برای کشور
های همسایه پرداخت می نماید.

کشور های همسایه مدت ها می‌شود که پروتکل فروش
انرژی را به افغانستان در فصل زمستان نقض کرده، بهانه
های واهی استوار بر منافع سیاسی خویش صادرات برق را
بالای مردم افغانستان کاهش می‌دهند.

بعد از به قدرت رسیدن طالبان چالش های تامین انرژی برق
شکاف های عمقی پیدا کرده است گزارشات محرم از
شرکت(برشنا) طالبان می‌رساند که این نهاد ۳۸۸ میلیون
دالر از کشور های ازبکستان تاجیکستان در سال مالی
۲۰۲۳ بدهی و قرض دار بوده که همین مسئله باعث کاهش
برق در سه ماه اول سال مالی ۲۰۲۴ شده است. مردم
افغانستان بخصوص شهریان کابل طی ربع اول سال مالی
۲۰۲۴ در ۲۴ ساعت فقط ۴ ساعت از انرژی برق مستفید
بودند.

گروه طالبان و شرکت برشنا برای رفع کمبود بودجه و
پرداخت بدهی ها قیمت فی کیلووات برق را بالای مردم
خلاف همه نورم ها ۲۰ الی ۳۵ افغانی محاسبه نموده ، که
برای مردم کمرشکن و غیر قابل تحمل میباشد.

بل ها برق ماه حوت ۱۴۰۲ خورشیدی در صورتیکه مردم از
۲۴ ساعت فقط ۴ ساعت برق داشتند، به صورت نجومی
گزارف آمده است. و هیچ نهاد و مقام طالب برای مردم حاضر
نیستند که پاسخ بدهند.

در صورتیکه اکثریت مردم افغانستان طبق داده های سازمان
جهانی غذا زیر خط فقر مطلق شب روز می گذرانند، از سه
وعده غذا فقط یک وقت آن را (نان چای) به دشواری
فراوان پیدا نموده می‌خورند.

در حالت که مردم ما قرار دارند پرداخت بل برق سخت آنها
را تحت فشار روحی اقتصادی قرار داده است طبق مشاهدات
حتی مردم با دیدن بل های گزارف برق سکتة قلبی نموده اند .
تعداد از مردم روایت می‌کنند وقت برای پرسیان نزد طالبان
مراجع نمودیم، که چرا در صورت که ماه حوت روزانه ۴
ساعت برق داشتیم. بل برق کمرشکن غیر واقعی آمده است.
طالبان در پاسخ گفتند، که قانون اسلام و نظام امارت اسلامی
است. هیچ کسی حق ندارد بالای فیصله و فرمان‌های طالبان
اعتراض نموده، اعتراض بالای نظام امارت اسلامی به
معنی بغاوت و همدستی با کفار میباشد، و جرم
نابخشودنیست . شما مردم مجبور هستید که قیمت تعیین
شده برق از طرف نظام اسلامی امارت را پرداخت نماید.
اگر این کار را نکنید جریمه نقدی و زندانی خواهد شد. و از
جانب دیگر گروه طالبان مالیات سنگینی را بالای مردم تحمل
کرده اند.

راپور ها می‌رسانند که مقام و افراد رژیم طالبان در خانه
های غضب شدی که زندگی می‌کنند. طی مدت این چند سال
که گذشته پول مصرف برق آن و سایر مالیات خدمات شهری
را پرداخت نکرده اند.

در حالیکه این زالوهای رژیم طالبانی باقیات رژیم های چند
دهه گذشته و حتی مالیات آن را (مانند آب، خدمات
شهری، صفای، پرداخت اقساط مسکن وو) که معاف شده
دولت های گذشته از عهد ظاهر شاه گرفته تا جمهوریت بود
؛ دوباره را از نزد مردم عادی به زور تفنگ میگیرند .

تخریب خانه های مسکونه مردم در شهر کابل به بهانه
تطبیق نقشه ماستر پلان شهری یکی دیگری از مشکلات و
درد های است که از جانب گروه تاریک اندیش و متحجر
طالبان بالای مردم تحمیل شده است . هیچ فرد عاقل به آبادی
و عمران کشور خود کینه و عداوت ندارد همه مردم خواهان



کرایه صبح تا شام در کوچه و سرکهای سرگردان و لالان هستند . تمام مال و منال زندگیشان به باد فنا رفته حتی تعداد کثیر مردم توان پرداخت کرایه خانه را هم ندارند . علاوه بر این مصیبت جانکاه برنامه تنقصات معلمین و ماموران و عدم تادیه حقوق متقاعدین بر درد و رنج مردم نیز افزوده است .

پروژه تزئید فشار بالای مردم عام مرحله به مرحله بالای مردم وارد تطبیق شده است . در ابتدا از بسته نمودن درب مکاتب بر روی دختران آغاز شد ، بدنبال آن تعداد زیادی از مامورین و معلمین قشر اناث از وظیفه اخراج شدند ، تزئید در صرفیه برق ، صفایی ، مالیه و تکس ، تفتیش اسلامی (امر بمعرف و نی عن المنکر) ، یونیفرم مکاتب ذکور ، تنقصات ، تخریب منازل ، بیکاری ، بلند بودن قیمت مواد غذایی ، ترویج تعدد زوجات ، ترویج فساد اخلاقی ، رشد رشوه ستانی بشکل و شیوه ملایی ان ، ترورها و اختطاف های زنجره یی و...

در آخرین گزارشها ناپدید شدن یکی از اشتراک کنندگان ستاره افغان بنام "زلاله هاشیمی" میباشد . که مدت بیشتر از دو هفته میشود مفقود میباشد ، روایت ها و گزارشهای متفاوت در مورد این قضیه در فضای مجازی به نشر رسیده ، اما متأسفانه تاکنون از زنده بودن و یا مردن این بانوی جوان معلومات دقیقی وجود ندارد . و این قضیه از ابتدای ان تاکنون در یک ابهام اطلاعاتی و یک خلای امنیتی قرار دارد ، و طالبان در مورد رسماً ابراز نظر نکردند .

آب آشامیدنی در شهر کابل با این جمعیت کثیر خود یک معضل بزرگ و حیاتی می باشد . بنابر ارزش و اهمیت اگر ما نیازمندی های شهری خود را اولویت بندی کنیم . تهیه آب آشامیدنی ، حفظ الصحه محیطی و آموزش و پرورش در سطر این اولویت بندی ها قرار خواهد گرفت . نه ساختن سرک و تخریب خانه های مردم . برعکس طالبان تمرکز روی پروژه سرک سازی نموده ؛ چون یک جنبه سیاسی و تبلیغاتی دارد .

عمران و آبادی هستند . اما ببینیم در پس پرده این پروژه چی نیات شوم نهفته است . مردمی که به هزاران مشقت و زحمت طاقت فرسا در طول چندین دهه موافق شده اند تا در یکی از گوشه های شهر برای سپری نمودن زندگی فلاکت بار شان همراه با زن و اولاد یک پناهگاهی بسازند تا در موسم گرما از گزند تابش آفتاب و در موسم سرما از شر خنک و بارش برف و باران در امان باشند . و یا این جای داده ها و خانه ها از پدران و نیاکانشان به میراث مانده است . چطور بی رحمانه بدون هیچ ملاحظه ای تخریب میشوند .

بنابر گزارشات که از داخل داریم در ظاهر امر شاروایی وعده استملاک جای داده ها و منازل مردم را در بدل پول عنوان نموده است . که این خود یک دروغ و نیرنگ ملایی است ، بدلیل اینکه اولاً ، به ندرت دیده شده که یک مقدار پول ناچیز را برای بعضی تادیه نموده اند که به هیچ وجه معادل ارزش زمین و یا آبادی ان منزل نبوده و کاملاً ظالمانه است . دوما ، اینکه به بهانه ها و حیل های شیدانه خود مبنی براینکه جای داده غضبی است ، یا قبالة شرعی ندارد ، یا از بابت صفایی و... باقیداری دارید . از تادیه پول خود داری میکنند . سوماً ، اینکه هر دولت مسئولیت دارد قبل از استملاک منازل رهاپشی مردم طرحات و پلان های برای جابجای این شهروندان آماده داشته باشد . این پلان باید شامل نیازمندی های ضروری بجا شدگان باشد . قبل از تخریب باد در بدل هر منزل استملاک شده و تخریب شده زمین با مساعد معادل و زیرساخت های آماده شده از قبیل شبکه های آبرسانی ، شبکه های برق ، سرک ، مکتب ، مراکز صحتی ، سیستم فاضلاب ، سوبسیدی در قیمت مواد ساختمانی و...

در حالی که ما شاهد هستیم این طالبچه ها هیچ یک از این وجایب و مکلفیت های یک دولت را انجام نداده اند و صرف چند کیلومتر سرک را از طریق یوتوب های وابسته به خودشان به رخ جهانیان و مردم دربند و اسیر ما میکشند . درحالیکه هزاران فامیل دربدر و خاک بسر در پی یافتن خانه



تاریخچه هولوکاست: یک نمای کلی

به ادامه گذشته

قسمت دوم

برنامه «اتانازی» و آغاز نسل کشی یهودیان و کولیا

برنامه ی «اتانازی» شامل تمام عناصری بود که بعدها برای قتل عام گسترده ی یهودیان اروپا و کولیا (روما) به کار رفت:

- تصمیم رسمی برای کشتن
- بکارگیری نیروهای آموزش دیده
- استفاده از اتاقهای گاز برای کشتار
- به کارگیری زبانهای کنایی (مانند «اتانازی») برای پنهان کردن ماهیت جنایی این قتلها از مردم و ایجاد
- فاصله ی روانی بین قاتلان و قربانیان

توسعه ی جنگ و نسل کشی (۱۹۴۰-۱۹۴۱)

در سال ۱۹۴۰، نیروهای آلمانی به فتوحات خود در اروپا ادامه دادند و کشورهایی مانند دانمارک، نروژ، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ، فرانسه، یوگسلاوی و یونان را به سرعت اشغال کردند.

در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، ارتش آلمان به اتحاد جماهیر شوروی حمله کرد و تا اواخر نوامبر همان سال به نزدیکی مسکو رسید. همزمان، کشورهای ایتالیا، رومانی، و مجارستان به قدرتهای محور (به رهبری آلمان) پیوستند، در حالی که نیروهای متفقین شامل بریتانیا، فرانسه آزاد، ایالات متحده، و اتحاد شوروی با آنها درگیر شدند.

پس از حمله ی آلمان به شوروی، یهودیان، رهبران سیاسی، کمونیست ها، و کولیا (روما) به طور گسترده در تیراندازیهای دسته جمعی قتل عام شدند. بیشتر قربانیان، یهودیان بودند.

- این قتلها توسط یگانهای سیار مرگ (آینزاتس گروپن) انجام شد که در پی ارتش آلمان حرکت می کردند و در نقاط مختلف شوروی اشغالی مردم را قتل عام میکردند.

مشهورترین این قتل عامها در بابی یار، نزدیک کیف رخ داد، جایی که حدود ۳۳,۰۰۰ یهودی در طی دو روز قتل عام شدند.

ترور آلمانی ها همچنین شامل قتل بیماران روانی و معلولان بستری در بیمارستانهای شوروی و مرگ بیش از ۳ میلیون اسیر جنگی شوروی شد.

گسترش سیستم اردوگاه های کار اجباری و گتوها

جنگ جهانی دوم باعث تغییرات عمدهای در سیستم اردوگاههای کار اجباری شد.

تعداد زیادی از زندانیان از سراسر سرزمینهای اشغالی آلمان به اردوگاهها فرستاده شدند. بسیاری از این زندانیان اعضای گروههای مقاومت زیرزمینی در اروپای غربی بودند که تحت فرمان دستور شب و مه در سال ۱۹۴۱ بازداشت شدند.

(Nacht und Nebel)

برای جای دادن تعداد عظیم زندانیان، صدها اردوگاه جدید در مناطق اشغالی اروپا (شرقی و غربی) تأسیس شد.

گتوها، اردوگاههای ترانزیت و اردوگاههای کار اجباری

در طول جنگ، نازی ها و همدستانشان گتوها، اردوگاههای ترانزیت، و اردوگاههای کار اجباری را برای زندانی کردن یهودیان، کولیا، و دیگر گروههای تحت آزار و اذیت نژادی و قومی ایجاد کردند. همچنین مخالفان سیاسی و اعضای گروههای مقاومت نیز در این اردوگاهها محبوس شدند.

- پس از حمله به لهستان، ۳ میلیون یهودی لهستانی به حدود ۴۰۰ گتوی جدید منتقل شدند و از بقیه ی جمعیت لهستان جدا شدند.



بخشهای آن اردوگاه را ویران کرد. حداقل ۷۵۰,۰۰۰ نفر در ترابلینکا کشته شدند که از نظر فیزیکی بزرگترین مرکز کشتار بود. تقریباً همه قربانیان کلمنو، بلژک، سوبیور و ترابلینکا یهودی بودند؛ تعداد کمی از آنها از اقلیت رومانی (کولی ها)، لهستانی ها و اسیران جنگی شوروی پس بودند. تعداد کمی از افراد از این چهار مرکز کشتار که بیشتر قربانیان فوراً پس از رسیدن به آنجا کشته میشدند، جان سالم به در بردند.

آشویتس-برکناو که همچنین به عنوان اردوگاه تمرکز و اردوگاه کار برده داری نیز عمل میکرد، به بزرگترین مرکز کشتاری تبدیل شد که در آن بیشترین تعداد یهودیان و کولی ها (رومان) اروپایی کشته شدند. پس از گاز دادن آزمایشی در سپتامبر ۱۹۴۱ که ۲۵۰ زندانی لهستانی بیمار و بد تغذیه و ۶۰۰ اسیر جنگی شوروی کشته شدند، قتل‌های دسته جمعی به یک روال روزانه تبدیل شد؛ بیش از ۱ میلیون نفر در آشویتس-برکناو کشته شدند که ۹ نفر از ۱۰ نفر آنها یهودی بودند. همچنین، کولی‌ها، اسیران جنگی شوروی و زندانیان بیمار از تمام ملیتها در اتاقهای گاز آنجا جان خود را از دست دادند. بین ۱۵ مه و ۹ جولای ۱۹۴۴، تقریباً ۴۴۰,۰۰۰ یهودی از مجارستان با بیش از ۱۴۰ قطار به طور عمده به آشویتس منتقل شدند. این احتمالاً بزرگترین جابجایی دسته جمعی یهودیان در طول هولوکاست بود. یک سیستم مشابه در میدانک اعمال شد که همچنین به عنوان اردوگاه تمرکز عمل میکرد و در آنجا بین ۱۷۰,۰۰۰ تا ۲۳۵,۰۰۰ نفر در اتاقهای گاز کشته یا از گرسنگی، سوء رفتار و بیماری جان خود را از دست دادند.

روش های قتل در مراکز کشتار مشابه بودند، که توسط اس اس اداره میشدند. قربانیان یهودی در واگن های باری و قطارهای مسافری می آمدند، عمدتاً از گتوها و اردوگاه های در اشغال لهستان، اما همچنین از تقریباً هر کشور دیگر اروپای شرقی و غربی. هنگام ورود، مردان از زنان و کودکان جدا میشدند. زندانیان مجبور میشدند لباسهای خود را درآورده و تمام اموال خود را تحویل دهند. سپس آنها برهنه به اتاقهای گاز برده میشدند که به عنوان حمامهای شویی پنهان شده بودند، و برای خفه کردن آنها از مونوکسید کربن یا زیکلون ب (نوعی اسید سیانیک کریستالی که در برخی اردوگاه ها به عنوان حشره کش استفاده میشد) استفاده میشد. اقلیت هایی که برای کار اجباری انتخاب میشدند، بعد از قرنطینه اولیه، افراد به شدت در معرض سوء تغذیه، سرمازدگی، اپیدمی ها، آزمایش های پزشکی و خشونت قرار داشتند؛ بسیاری از آنها به دلیل این شرایط جان خود را از دست دادند.

- تعداد زیادی از یهودیان از سایر شهرها و کشورهای اروپایی، از جمله آلمان، نیز به گتوها و اردوگاههای لهستان و سایر مناطق تحت اشغال آلمان تبعید شدند.

شرایط وحشتناک در گتوها (مانند ورشو و لودز)

در شهرهای تحت اشغال نازی ها، مانند ورشو و لودز، یهودیان در گتوهای کاملاً محصور شده قرار گرفتند. در این مناطق:

- گرسنگی، ازدحام بیش از حد، سرما و بیماری های واگیردار باعث مرگ دهها هزار نفر شد.
- یهودیان در گتوها تلاش کردند با وجود خطرات زیاد، زندگی فرهنگی، اجتماعی و مذهبی خود را حفظ کنند.
- نازی ها از این گتوها به عنوان منبع کار اجباری استفاده میکردند.
- بسیاری از کارگران اجباری که در جاده سازی، ساخت و ساز، و سایر کارهای سخت مربوط به جنگ آلمان مشغول بودند، بر اثر خستگی مفرط یا بدرفتاری جان خود را از دست دادند.

بین سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ آلمان ها برای از بین بردن گتوها در لهستان اشغالی و سایر نقاط، ساکنان گتوها را به "اردوگاه های انهدام" که مراکز کشتار با تسهیلات گاز زنی بودند، در لهستان منتقل کردند. پس از جلسه مقامات ارشد دولت آلمان در اواخر ژانویه ۱۹۴۲، تصمیم به اجرای راه "حل نهایی مسئله یهودیان" گرفته شد و یهودیان از غرب اروپا نیز به مراکز کشتار در شرق فرستاده شدند.

شش مرکز کشتار که به دلیل نزدیکی به خطوط ریلی و موقعیت خود در مناطق نیمه روستایی انتخاب شدند، شامل بلژک، سوبیور، ترابلینکا، کلمنو، میدانک و آشویتس - برکناو بودند. کلمنو اولین اردوگاهی بود که در آن اعدام های دسته جمعی با گاز در ونهای گاز سیار انجام میشد؛ حداقل ۱۵۲,۰۰۰ نفر بین دسامبر ۱۹۴۱ و مارس ۱۹۴۳ و بین ژوئن و جولای ۱۹۴۴ در آنجا کشته شدند. یک مرکز کشتار با استفاده از اتاقهای گاز در بلژک عمل میکرد، جایی که حدود ۶۰۰,۰۰۰ نفر بین مه ۱۹۴۲ و اوت ۱۹۴۳ کشته شدند. سوبیور در مه ۱۹۴۲ افتتاح شد و پس از شورش توسط زندانیان در ۱۴ اکتبر ۱۹۴۳ بسته شد؛ حدود ۲۵۰,۰۰۰ نفر قبل از شورش با گاز کشته شده بودند. ترابلینکا در جولای ۱۹۴۲ افتتاح شد و در نوامبر ۱۹۴۳ بسته شد؛ شورش در اوایل اوت ۱۹۴۳، بیشتر



پس از اینکه جنگ به ضرر آلمان چرخید و ارتشهای متفقین در اواخر ۱۹۴۴ به خاک آلمان نزدیک شدند، اساس تصمیم به تخلیه اردوگاههای تمرکز پراکنده گرفت. آلمان ها تلاش کردند تا شواهد نسل کشی را پوشش دهند و زندانیان را به اردوگاههای داخل آلمان منتقل کردند تا از آزادی آنها جلوگیری کنند. بسیاری از زندانیان در طول سفرهای طولانی که به "راهپیمایی های مرگ" معروف بودند، جان خود را از دست دادند. در روزهای پایانی، در بهار ۱۹۴۵ شرایط در اردوگاههای باقیمانده تلفات جانی وحشتناکی را به همراه داشت. حتی اردوگاه هایی مانند برکن- بلزن که هرگز برای اعدام طراحی نشده بودند، به دام های مرگ برای هزاران نفر تبدیل شدند، از جمله آنه فرانک که در مارس ۱۹۴۵ بر اثر تیفوس در آنجا جان باخت. در مه ۱۹۴۵ آلمان نازی سقوط کرد، نگهبانان اس اس فرار کردند و اردوگاهها تعطیل شدند.

عواقب هولوکاست

پیروان جنگ جهانی دوم (بریتانیا، فرانسه، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی) پس از تسلیم آلمان نازی در مه ۱۹۴۵ با دو مشکل فوری روبرو شدند:

برقراری عدالت برای جنایتکاران جنگی نازی و فراهم آوردن شرایط برای افراد آواره (DPs) و پناهندگانی که در آلمان و اتریش اشغالی متفقین گرفتار شده بودند.

پس از جنگ، مشهورترین دادگاه جنایات جنگی، دادگاه جنایتکاران جنگی "اصلی" بود که در کاخ عدالت در نورنبرگ، آلمان، بین نوامبر ۱۹۴۵ و اوت ۱۹۴۶ برگزار شد. تحت نظارت دادگاه نظامی بین المللی (IMT)، که شامل دادستانها و قضات از چهار قدرت اشغالگر (بریتانیا، فرانسه، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده) بود، مقامات ارشد رژیم نازی به اتهام جنایت جنگی محاکمه شدند. دادگاه ۱۳ نفر از محکومان را به اعدام محکوم کرد. هفت متهم دیگر به حبس ابد یا حکم حبس از ۱۰ تا ۲۰ سال محکوم شدند. یک متهم قبل از شروع دادگاه خودکشی کرد. سه نفر از متهمان تیرنه شدند. قضات همچنین سه سازمان نازی (اس اس، گشتاپو-اس دی و گروه رهبری حزب نازی) را به عنوان سازمانهای جنایتکار شناسایی کردند.

در سه سال بعدی، ۱۲ دادگاه دیگر تحت نظارت دادگاه نظامی بین المللی برگزار شد اما در محاکمات نظامی ایالات متحده. این محاکمات مربوط به اتهاماتی علیه مقامات دوم و سوم رژیم نازی بود. این دادگاه ها شامل مدیران اردوگاه های تمرکز، فرماندهان Einsatzgruppen) واحدهای

آلمان ها اقدامات قتل عام خود را با کمک فعال همدستان محلی در بسیاری از کشورهای اشغالی و با سکوت یا بی تفاوتی میلیونها تماشاچی انجام دادند. با این حال، مواردی از مقاومت سازمان یافته نیز تمام وجود داشت. به عنوان مثال، در پاییز ۱۹۴۳ مقاومت دانمارک با حمایت مردم محلی تقریباً جامعه یهودی دانمارک را از طریق عملیات قاچاق به سوئد بیطرف نجات داد. افراد بسیاری در کشورهای دیگر نیز جان خود را به خطر انداختند تا یهودیان و دیگر افرادی که تحت ظلم نازیها قرار داشتند را نجات دهند. یکی از معروفترین این افراد، **رانونل والنبرگ**، دیپلمات سوئدی بود که نقش مهمی در نجات جان دهها هزار یهودی مجارستانی در سال ۱۹۴۴ ایفا کرد.

مقاومت در تقریباً تمام اردوگاه های تمرکز و گتوهای اروپا وجود داشت. علاوه بر شورش های مسلحانه در سوبیبور و ترابلینکا، مقاومت یهودیان در گتو ورشو منجر به یک قیام شجاعانه در آوریل و مه ۱۹۴۳ شد، با وجود اینکه نتیجه آن از قبل قابل پیشبینی بود، زیرا نیروهای آلمانی از نظر نظامی برتر بودند. به طور کلی، نجات یا کمک به قربانیان هولوکاست اولویت اصلی سازمانهای مقاومت نبود، چرا که هدف اصلی آنها جنگیدن با آلمان ها بود. با این حال، این گروهها و پارتیزان های یهودی (مقاومگران) گاهی اوقات برای نجات یهودیان با یکدیگر همکاری میکردند. به عنوان مثال، در ۱۹ آوریل ۱۹۴۳ اعضای کمیته ملی دفاع از یهودیان در همکاری با کارگران راه آهن مسیحی و گروههای زیرزمینی عمومی در بلژیک، قطاری که از اردوگاه ترانزیت مالیز در بلژیک به سمت آشویتس حرکت می کرد را حمله کرده و موفق شدند برخی از یهودیان تبعید شده را نجات دهند.

دولت ایالات متحده در طول جنگ جهانی دوم سیاستی برای نجات قربانیان نازی ها نداشت. همانند همتایان بریتانیایی خود، رهبران سیاسی و نظامی ایالات متحده استدلال می کردند که پیروزی در جنگ اولویت اصلی است و این پیروزی به پایان دادن به ترور نازی ها منجر خواهد شد. پس از آغاز جنگ، نگرانی های امنیتی که بخشی از آن ناشی از آنتی سمیتیسم بود، بر وزارت امور خارجه ایالات متحده (که تحت سرپرستی کوردل هال قرار داشت) تأثیر گذاشت و دولت ایالات متحده تلاش کمی برای کاهش محدودیتها در ویزاهای ورودی انجام داد. در ژانویه ۱۹۴۴ رئیس جمهور روزولت شورای پناهندگان جنگی را در وزارت خزانه داری ایالات متحده تشکیل داد تا به نجات پناهندگان در معرض خطر کمک کند. پایگاه فورت آنتاریو در اسویگو، نیویورک به عنوان بندری آزاد برای پناهندگان از مناطق آزادشده توسط متفقین آغاز به کار کرد.



تحت قوانین مهاجرت محدود بود و بریتانیا که فلسطین را تحت قیمومیت لیگ ملل اداره میکرد، مهاجرت یهودیان را به دلیل ترس از برانگیختن خشم ساکنان عرب فلسطین به شدت محدود کرده بود. کشورهای دیگر نیز در دوران بحران اقتصادی و جنگ مرزهای خود را به روی مهاجرت بستند. با وجود این موانع، بسیاری از پناهندگان یهودی مصمم بودند که هرچه سریعتر از اروپا خارج شوند.

گروه بریگاد یهودی که به عنوان واحدی در ارتش بریتانیا در اواخر ۱۹۴۴ تشکیل شده بود، با همکاری با **partisan** های سابق کمک کرد تا عملیات "بریها" **(به معنای "فرار")** را سازماندهی کند؛ این عملیات مهاجرت پناهندگان یهودی از داخل اروپا به سواحل برای تلاش برای عبور به فلسطین بود. با این حال، بریتانیایی ها بیشتر کشتی ها را متوقف کردند. در سال ۱۹۴۷ به عنوان مثال، بریتانیا کشتی اکسودوس ۱۹۴۷ را در بندر حیفا متوقف کرد. این کشتی حامل ۴۵۰۰ بازمانده هولوکاست بود که به زور به کشتی های بریتانیایی بازگردانده شدند و به آلمان فرستاده شدند.

در سالهای بعد، بحران پناهندگان یهودی پس از جنگ کاهش یافت. در ۱۹۴۸، کنگره ایالات متحده قانون پناهندگان آواره را تصویب کرد که تا ۴۰۰,۰۰۰ ویزای ویژه برای پناهندگان آواره شده از رژیم های نازی و شوروی را فراهم کرد. حدود ۶۳,۰۰۰ از این ویزاها به یهودیان تحت قانون پناهندگان آواره اعطا شد. زمانی که قانون پناهندگان آواره در ۱۹۵۲ منقضی شد، به دنبال آن قانون کمک به پناهندگان تصویب شد که تا پایان ۱۹۵۶ به اجرا درآمد. علاوه بر این، در مه ۱۹۴۸ دولت اسرائیل به عنوان یک کشور مستقل اعلام موجودیت کرد پس از اینکه سازمان ملل تصمیم به تقسیم فلسطین به دو کشور یهودی و عربی گرفت. اسرائیل به سرعت اقدام به قانونی کردن جریان مهاجرت یهودیان به سرزمین جدید خود کرد و قانونی را تصویب کرد که اجازه مهاجرت نامحدود یهودیان به وطن یهودی را میداد. آخرین اردوگاه پناهندگان در آلمان در ۱۹۵۷ بسته شد.

با تشکر ویژه از انتشارات لیتل، براون و شرکت برای اجازه دادن به درج بخشهایی از کتاب "به آنها بگویید که ما یادشان میکنم" نوشته سوزان باخراج، ۱۹۹۰

کشتار سیار)، پزشکان و مقامات بهداشت عمومی، رهبری اس اس، فرماندهان ارتش آلمان و افسران ستاد، مقامات وزارت های دادگستری، کشور و امور خارجه و مقامات ارشد صنایع بودند که از کارگران اردوگاه های کار استفاده میکردند.

علاوه بر این، هر قدرت اشغالگر (بریتانیا، فرانسه، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی) محاکمه هایی از نازی ها و همدستان آنها که در منطقه اشغالی خود دستگیر شده بودند یا به اتهام ارتکاب جنایات در آن منطقه متهم شده بودند، برگزار کرد. مقامات آمریکایی محاکمه ها را در منطقه آمریکایی در اردوگاه تمرکز نازی ها در داخا برگزار کردند. در این محاکمات، متهمان عمدتاً کارکنان و واحدهای نگهداری اردوگاههای تمرکز و دیگر اردوگاههای واقع در منطقه اشغالی و افرادی بودند که به ارتکاب جنایات علیه نظامیان و غیرنظامیان متفقین متهم بودند.

تحقیقات در مورد جرایم خشونت آمیز نازیها برای تسهیل تحقیقات در مورد مجرمان نازی که در آلمان غربی زندگی می کردند، همچنان ادامه داشت. این تلاش ها که تا به امروز ادامه دارد، منجر به برخی مراحل مهم از جمله محاکمه فرانکفورت از کارکنان اردوگاه آشویتس در دهه ۱۹۶۰ شد. تحقیقات درباره مجرمان نازی مقیم ایالات متحده از اواخر دهه ۱۹۷۰ به صورت جدی آغاز شد و همچنان ادامه دارد. حتی زمانی که متفقین به دنبال محاکمه مجرمان نازی بودند، بحران پناهندگان که در افق قرار داشت، تهدید میکرد که منابع قدرتهای متفقین را تحت فشار قرار دهد. در طول جنگ جهانی دوم، نازیها میلیونها نفر را از خانه و کاشانه خود آواره کردند. چند ماه پس از تسلیم آلمان در مه ۱۹۴۵، متفقین بیش از ۶ میلیون نفر (پناهندگان آواره) را به کشورهایشان بازگرداندند.

تقریباً ۲۵۰,۰۰۰ پناهنده یهودی، از جمله بیشتر بازماندگان یهودی اردوگاه های تمرکز، قادر به بازگشت یا تمایلی به بازگشت به اروپای شرقی به دلیل آنتی سمینیزم پس از جنگ و تخریب جوامعشان در طول هولوکاست نداشتند. بسیاری از کسانی که به کشورشان برگشتند، از جان خود ترسیدند. بسیاری از بازماندگان هولوکاست خود را در سرزمین هایی یافتند که توسط ارتش های انگلو-آمریکایی آزاد شده بود و در اردوگاههای پناهندگان که متفقین در آلمان، اتریش و ایتالیا برپا کرده بودند، اسکان داده شدند. آنها به همراه گروهی از پناهندگان، از جمله بازماندگان هولوکاست، از مناطق آزادشده در اروپای شرقی و مناطق تحت اشغال شوروی در آلمان و اتریش به این اردوگاهها پیوستند.

بیشتر پناهندگان یهودی امیدوار بودند که اروپا را به مقصد فلسطین یا ایالات متحده ترک کنند، اما ایالات متحده هنوز



9

شعر از بانو نیلوفر الزام

که دل های منجمد را
 بیدار کند
 دلم
 نوری می خواهد
 که از پشت پنجره های غبار گرفته
 سر بر آورد
 نه شراره ای از آتش
 نه فضای دود آلود
 نه وحشت شعله خشم
 بلکه چراغی باشد
 که اندیشه ها را
 روشن سازد
 وجدان ها را
 بیدار نماید
 نوری
 از نژاد مهربانی
 از اطمینان خاطر
 که جهان را در آغوش امن
 باز گرداند
 دلم
 هوای می خواهد
 که بوی باران بدهد
 نه بوی باروت
 نه بوی جدایی
 و نسیمی
 و نسیمی
 که بی تشویش
 بی دغدغه بگذرد
 دلم

دلم
 جهانی می خواهد
 بی هیاهوی جنگ
 بی بانگ انفجار
 بی رنگ خون
 بر دیوار های شهر
 بی فریاد مادری که
 فرزندش را
 نه به آغوش
 بلکه در خواب همیشه گی
 بدرقه میکند
 دلم
 آفتابی می خواهد
 بی غروب
 بی آنکه
 در افق حزن خموش
 پنهان شود
 آفتابی
 از جنس
 صلح و سکوت
 که آرامش را
 در نبض زمین
 جاری نماید
 آفتابی
 که تا تنگنای تاریک دل ها
 بتابد
 گل لبخند برویاند
 گرمای



و به گوش جهانیان
برساند که
زمین
خانه مشترک ماست
زیستن آسوده
حق هر انسان است
صلح
دست‌های گره خورده است
نگاه بی کینه است
آغوش باز است
برای جهانی
که دیگر
هیچ کس در آن
از ترس صدای آژیر
از خواب نپرد
دلم
جهانی
بی‌جنگ می‌خواهد!
شعر از یانو نیلوفر الزام



فصلی می‌خواهد
بی خزان
بی آنکه برگ‌ها بریزند
بی آنکه درختی
از تنهایی بلرزد
و شاخه‌ها
دل‌تنگ پرنده نباشند
فصلی
که رخت امید را
از تن زمین
در نیاورد
سایه‌ساری می‌خواهد
زیر درختی
از تبار مهر و شادی
از ریشه‌ای
آبادی و آزادی
که محصولش
میوه آشتی باشد
دلم
فریادی می‌خواهد
از عمق آگاهی
از درک متقابل
از یادآوری
انسان بودن
که مرزهای بسته را بگشاید
حضور و احترام
بیافریند



10

در پاسخ به هجویات ناصر چکاوک !

"اندیشه‌ی برآمده از پیچ و خم‌های ذهن خسته

آقای جسور"

عنوان نوشته ناصر چکاوک است که به تاریخ 10 / جون / 2025 از ورای صفحه فیسبوک خود نشخوار گونه به نشر رسانده است . در ادامه این عنوان با شتاب زایدالوصف می نویسد:

"آقای جسور به تاریخ ششم جون 2025 در صفحه فیسبوکم، با بی‌پروایی «جما» وار و بینشی که گاه در مرز باریک اندیشه‌ی پرتپش و داوری شتابزده در نوسان است، با صراحتی قابل‌توجه، مقدمه‌ی را که بر نقد «روشنگر تاریکی یادنامه اکرم یاری» نوشته‌ام، ...نقدی شتاب‌آلود که متأسفانه از منطق علمی لازم برخوردار نیست و از جایگاهی نه‌چندان استوار، احکامی صادر کرده و چنین نوشته است:

«نقدی بدون طرح بدیل و تحلیل‌های من‌درآوردی نه به‌درد جامعه می‌خورد و نه به‌درد سازمان‌های سیاسی. نقد علمی را که بر بنیاد عینیت‌های جامعه ما باشد، همه می‌پذیرند.»

جسور :

جناب چکاوک با برخورد سخیف و بازی با کلمات و سر هم گذاشتن چند کلمه با هتک حرمت به یک نهاد سیاسی که از بطن جامعه سربرآورده و ممثل خواست ها و آرمان های میلیونها انسان زحمتکش و تحت استبداد مردم افغانستان است ؛ همچنان دارای مواضع سیاسی مشخص و مشی مستقل ملی و عاری از هرگونه دنباله روی و وابستگی های اقتصادی ، سیاسی، استخباراتی متکی به نیروی توده های عظیم ، را این چنین به باد استهزا می گیرد «با بی‌پروایی «جما» وار» درحالی‌که «جما» یک نهاد سیاسی است که دارای اساسنامه و برنامه مدون میباشد و برای تطبیق و تکثیر اهداف خود بطور منظم در داخل افغانستان و بیرون از مرزهای آن برای منافع ملی و خدمت به توده های زحمتکش افغانستان در عرصه های متعدد فعالیت دارد .

آنهايي که تا هنوز از «جما» شناخت ندارند مانند جناب چکاوک و چند فرد دنباله رو و بلی گوی آن (یحی آشنا Yahya Ashna ، طاهر پرسپویان Taher Paraspoyan...) می توانند به وبسایت «جما» و نشرات آن مراجعه نموده در مورد «جما» معلومات حاصل نمایند با مطالعه «منشور جما» آن را به نقد علمی برای بهبود و راهکارهای بعدی بگیرند، البته "نقد علمی" نه "نق و نشخوار" .

ناگفته نباید‌گذاشت از افراد و نهاد های که هر چند گاهی از پست‌خانه های سازمان "سیا" بنام های تنظیم های و احزاب اسلامی ، القاعده ، طالب ، داعش، حزب تحریر ، کمونیسم نوین و... عنداللزوم سمارق وار سر کشیده ؛ توقع بیشتر از این را نباید داشته باشیم.



نقد باشد. و در ادامه : ادعای «نقد علمی را که بر بنیاد عینیت‌های جامعه ما باشد، همه می‌پذیرند»، از نظر علمی غلط است.

جسور: از دید جناب چکاوک نقد علمی بر بنیاد عینیت ها و واقعیت های جامعه ما که همه آن را می‌پذیرد، جز چکاوک ها و هم قماشانش، غلط و قابل پذیرش نیست با تاکید افزودن علمی و وانهم " از نظر علمی غلط است" باید بالای آن خط بطلان کشیده شود. قضاوت را می‌گذاریم به خوانندگان گرامی.

حال می‌خواهم کمی در مورد "نقد" و "نق" توضیح دهم

در زبان فارسی، "نقد" و "نق" دو مفهوم متفاوت هستند. نقد به معنای بررسی و ارزیابی یک موضوع یا اثر با هدف بهبود و اصلاح است، در حالی که نق زدن به معنای ایراد گرفتن و شکایت کردن بدون ارائه راه حل یا قصد بهبود است.

نقد:

نقد به معنای بررسی دقیق و سنجیده یک موضوع، اثر یا عملکرد با هدف شناسایی نقاط قوت و ضعف و ارائه راهکارهای اصلاحی است. نقد سازنده است و به پیشرفت و بهبود کمک می‌کند.

نق زدن:

نق زدن به معنای ایراد گرفتن و شکایت کردن بدون ارائه راه حل یا قصد بهبود است. این کار معمولاً با لحنی منفی و تهاجمی همراه است و به جای حل مسئله، باعث ایجاد تنش و ناامیدی می‌شود.

حال از خوانندگان محترم خواهش می‌کنم که دقت کنید تا در نوشته کوتاه یک سطره من (جسور) چی چیزی غیر علمی و هذیان گفته شده است که باعث ملال خاطر جناب چکاوک شده است :

(نقدی بدون طرح بدیل و تحلیل‌های من‌درآوردی نه بدرد جامعه می‌خورد و نه بدرد سازمان‌های سیاسی. نقد علمی را که بر بنیاد عینیت‌های جامعه ما باشد، همه می‌پذیرند.)

چکاوک : «اصرار آقای جسور بر این‌که هر نقدي باید با یک «طرح بدیل» همراه باشد، می‌تواند در عمل دایره‌ی نقد را محدود کند و زبان منتقدان را ببندد. این طرزتفکر، این پیام را می‌دهد که تا زمانی که راه حل نداري، حق نداري از چیزی انتقاد کنی؛ حال آن‌که یکی از مهم‌ترین کاربردهای نقد، روشن کردن تضادها، تناقض‌ها، و نقاط کور است، نه الزاماً ارائه‌ی نسخه‌ی جایگزین.»

جسور : این پاراگراف عمق سواد سیاسی جناب چکاوک را نشان می‌دهد و به گفته یک منتقد دیگر فیسبوک بنام «ذاکر کمیاب : چکاوک صرف لفاظی کرد. زور زد زور زد تا دل و روده خودش برآمد. قابلیت خور های انقلابی، هیچ از دست های خالی و سر های خالی تر خسته نمی شوید؟»

از طرز بیان جناب چکاوک معلوم میشود که درکش از "نقد" ناقض و سوادش ناکافی است ورنه این طور با قاطعیت و مطلق حکم صادر نمی کرد. جناب چکاوک "نق" را بجای "نقد" بکار گرفته است. بدین لحاظ است که تاکید دارد.

در جای دیگر جناب چکاوک درافشانی نموده می‌فرماید که : پذیرش عمومی نمی‌تواند معیار علمی بودن یک



نقد ممیزه توسعه یافتگی انسان، و نق زدن ممیزه درماندگی انسان است.

یک از بزرگترین اشتباهاتی که چه منتقدان و چه نقد شوندگان درباره نقد می‌کنند، این است که عموماً به نقد به چشم یک حمله غرض‌ورزانه نگاه می‌کنند.

نقد، به معنای نفی نیست، اما به این معنی هم نیست که ما یک پدیده اجتماعی یا یک اثرسیاسی را یکسره ستایش و تحسین کنیم. هر وقت یک جامعه استوار و پویا را مورد تجربه و تحلیل قرار می‌دهیم، باید به میزان رشد آن جامعه نگاه کنیم و در کنار آن ببینیم. آیا این رشد که به منصفه ظهور رسیده، تنها حاصل عملکرد چند فرد بوده یا عوامل دیگر هم موثرند. یکی از بزرگترین اشتباهاتی که اکثراً چه منتقدان و چه نقد شدگان مرتکب می‌شوند، مرز میان عیب‌جویی منتقدانه و نق‌زدن را تفکیک کرده نمیتوانند. ما در فرهنگ خود داریم که «عیب او جمله بگفتی هنرش نیز

بگویی.»

پیش نیاز و لازمه‌ی نقد، مسئولیت پذیری و رشد دادن ذهن است و ژرفا بخشیدن به سواد و توسعه دادن گستره‌ی دید و فکر. قوه‌ی سنجش می‌طلبد و منطق. دقت می‌خواهد و بازنگری و کنار گذاشتن تعصب و جزم‌اندیشی. که اصل نقد یعنی پذیرفتن این امر که هیچ ایده‌ای مطلق و ابدی نیست.

امیدوارم با این نوشته مختصر پاسخ داده باشم برای هجویات نویسی چکاوک و دنباله روان ان که از من خواسته بودند چرا پاسخی به هجویات جناب چکاوک نه می‌دهید.

به عبارت دیگر، نقد به دنبال راه حل است، در حالی که نق زدن فقط به دنبال بیان مشکلات است و اغلب باعث سرخوردگی می‌شود.

نقد علامت بلوغ یک فرد و بلوغ یک جامعه است، اما نق زدن علامت ماندن در وضعیت کودکی است.

وقتی در جامعه‌ای فضا برای نقد بسته می‌شود، فضای نق زدن گشوده می‌شود.

نقد شجاعت ایستادن در برابر قدرت است، نق دانند فروماندگی در قدرت است.

نقد، ماهیت ستبر و فراونده دارد، اما نق زدن حکایت کودکی است که در باتلاق درماندگی به ماندن معتاد شده است.

نقد مبانی نظری و علمی دارد، اما نق زدن هیچ مبنایی جز واکنش‌های عاطفی ندارد.

نقدفرمان عقل انتقادی است، نق فرمان فشارهای عصبی است.

نقد کنش است و نق واکنش.

نقد درد اندیشه است، نق درد دل است.

نقد در پی جستجوست، نق در پی تجسس است.

نقد تفسیر گراست، نق تقصیر گراست.

نقد آسان کردن مشکل است، نق مشکل کردن آسانی است.

نقد علامت توانایی است، و نق زدن علامت ناتوانی است.

نقد ویژگی زیست در استقلال است، و نق زدن ویژگی ناتوانی در استقلال زیستن.

نقد آگاهی بخش است، نق زدن خنثی کردن آگاهی است.

نقد معیار اندازه‌گیری رشد، توسعه و مدنیت یک جامعه است، و نق معیار واپسماندگی و بقاست.



11

با تجدید میثاق و درس گیری از زندگی پربار مجید ، هجدهم جوزا روز شهادت مجید را گرامی بداریم

نوید فتح شبستان دهم به راهروان سرود رزم پیام آوران شود نامم

مجید با تماما صفات والا و گهر انقلابی که داشت ، در صفحات تاریخ ثبت شده و بخش کوچک آن را ما هم مشت نمونه خروار درج این صفحات نموده ایم . تا جایی که مشاهده شد این اسناد از جانب دوستان ، رهروان و همسنگران آن مرد بزرگ نوشته شده است و هر یک به ضم خود یک صفت و القاب را با نام مجید پیوند زده اند به القاب چون قهرمان ملی ، اسطوره شجاعت و دلیری ، آغا ، آقا ، سید ، پیر ، عیار ، چریک ، رهبر، تنورین، سازمانده ، کلکاتی و... منسوب شده است .

عده ای از این نام استفاده سوء نموده خود را به دشمنان طبقاتی و قاتلان مجید نزدیک نموده و در یک معامله ننگین صاحب زر ، زیور و مقام ساختند و به صفت دلالان سیاسی خلاف ارمان مجید روی هر سند وطن فروشی و خیانت ملی صحه گذاشته امضا و مهر نمودند .

عده ای در ابهام و سردرگمی به آرمان تولد دوباره مجید موی ریش و سر سفید نمودند و صادقانه پروانه وار در پی روشنی شمع خود هستند . و همچنان هستند کسانی که مجید را مانند یک بت پرستش می کنند و کمترین تردیدی در این دیدگاه خود ندارند . اما فراموش

کردن که مجید هم یک انسان فعال و عمل گرا بود . و عاری از اشتباه بوده نمیتواند . مجید زاده و محصول شرایط خاص خود بود.

نکته قابل توجه و دقت را که این دوستان در نوشته های خود فراموش نموده اند صفات انسانی مجید بود . مجید در نخست از همه یک انسان بود ، انسان دردمند و زجر کشیده که بیشترین لحظات زندگی خود را در تحت زجر و شکنجه سپری نموده و بجای شهد مهر و محبت زهر تحدی ، تبعید و شکنجه را با جسم و جان چشیده و لمس نموده است .

در مورد مجید و سجایای انسانی آن هر چقدر بنویسم شاید واقعیت ها ، جوهر و گهر درونی این بزرگ مرد را نتوانیم باز گو نمایم . اما گفتیم مجید یک انسان بود ؛ نباید فراموش شود که انسان ها فطرتا کامل و عاری از اشتباه نیستند . و با آموزش و تجربه در عمل پیوسته درحال تکامل میباشند .

مجید در شرایط داغ و در رزمگاه مبارزه حق بر باطل در مقابل ابر دشمن بین المللی خرس قطبی و دم و دستگاه " کی جی بی " و دشمنان رنگارنگ داخلی با پشتوانه مالی و تسهیلاتی غرب و عرب و سازمان " سیا " ، با اتکاء به نیروی توده های مردمی با دستان خالی مانند نیاکان خود، با داس و بیل به مصاف دشمنان تا دندان مسلح رفت .

سیر تحولات مبارزاتی مجید نیز از این کوره راه های پر خم و پیچ های تاریخی از قله های شامخ هندوکش از دشت های بکوا از تاکستان های شمالی در عمل گذشته و باتلاقی در کابلستان عجین و درج تاریخ مبارزاتی مردم ما شده است .



دگرانديشان سهم خود را ادا نموده اند . تبعات منفی این توهامات وقتی تبارز نمود که رفیق مجید دیگر به جاويدانگي پيوسته بود. عده ای که لاف یاری و هم سنگری با مجید را داشتند و فعلا هم این ادعا را دارند ؛ با قاتل مجید ، نجیب جلاد که دربین مردم بنام قصاب کابل مشهور است پروتوکول بستند ، بالای خون رفیق مجید پا گذاشتند و با امضای پروتوکول همکاری و تسلیمی حلقه غلامی و ننگ تاریخی را به گردن انداختند.

امضا نمودن چنین پرتو کولی آنهم در مهد و گهواره سازمان درحقیقت عدول صریح و کشیدن خط بطلان به آرمان والای رفیق مجید و کادرها و اعضای ساما که از جان و سر خود در این راه گذشتند و با خون خود انرا ایباری نموده بودند ؛ محسوب و ثبت اوراق تاریخ مبارزاتی ما شده است . ننگ باد بر تسلیم طلبان ملی و طبقاتی که خون رفقای شفیق خود را به حراج گذاشتند . و فعلا هم تحت نام مجید و رفقای ان دام تزویر پهن نموده و با همایش ها و نمایشات مضحک از هجدهم جوزا تجلیل میکنند .

2- مجید به صفت سکandar و رهبر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان «ساما» و رهبر جنبش و قیام آزادیبخش مردم افغانستان . در حالی که با گذشت هر روز با از دست دادن کادرها و اعضای کمیته مرکزی ساما ، بار مسئولیت هایش سنگین تر و مسئولیت هایش بیشتر میشد. روی کدام محاسبه سیاسی - نظامی در قلب کابل و به ویژه در زیر حلق خاد و شعبات " کی جی بی " در تردد بود.

گرچه دستگیری و بدام افتادن مجید تا هنوز در هاله ابهام و روشن نیست . اما روایت ها و حدس و گمانه

در این بحبوحه مجید نیز به صفت یک انسان مبارز عاری از اشتباه بوده نه میتواند . به صفت یک همزم مجید و یک سپاهی "ساما"ی قبل از کنفرانس قوس 1362 ساما ، مطابق برنامه و اصول آیین نامه "ساما" دو انتقاد بر اشتباه رفیق مجید را وارد میدانم که تبعات بعدی آن باعث ازهم پاشی "ساما" شد :

1- بنابر ادعای چهره مرموزی سیاسی فرد تحصیل کرده شوروی سابق بنام "عبدالحمید محتاط" که در کتابی بنام «نیم قرن مبارزه و سیاست» در صفحات (265 الی 270) تحت عنوان «ماجرای مجید کلکائی» در مورد ملاقات مجید با حفیظ الله امین نوشته است . (کاپی این صفحات ضم این نوشته در شماره ویژه مسیر درج است .)

این برداشت یک توهم دربین روشنفکران در سال 1357 در زمانی که کودتای ثور صورت گرفت، موجود بود. و تعداد زیادی از افرادی که گذشته چپی (یا تاپه شعله یی در پیشانی شان خورده بود) دچار یک توهم و یا عدم شناخت دقیق از باند (خپ) بودند . چون فکر میکردند که این باند مزدور آدمکش حداقل نورم ها دموکراسی و میانی مارکسیسم را رعایت خواهند نمود؛ و در قدم اول با نیروهای بنیادگرای اسلامی و ملاکین و فنودال های بزرگ و بورژوا کمپرادورها تصفیه حساب خواهد نمود . و با روشنفکران و دگرانديشان برخورد خصمانه نه خواهند داشت .

فکر میکنم که این حرکت رفیق مجید نیز ناشی از این دو مولفه بوده. رفتن رفیق مجید نزد محتاط ، پنجشیری و امین سوال برانگیز و قابل انتقاد است. این افراد هر کدامشان به نحوی از انحا در برپادی ، ویرانی وطن ، کشتار مردم بیگناه ، کشتار وحشیانه روشنفکران و



مانند سوم حوت ، حتی بهتر و قوی تر از آن را سازماندهی کند .

- می توانست بهترین پیام تسلیت یک رهبر چون مجید ، برای دوستان و رفقاییش ماندن مجید در کنار رزمندگان و مبارزان که در جبهات و در مناطق آزاد شده بودند ، باشد. بجز مجید دگر هیچ فردی توانایی انجام همه این کار ها را در ساما نداشت به دلایل متعدد و به صراحت می توان گفت که جز مجید با داشتن روابط گسترده توده یی و سیاسی با ارانه رهنمود ها و کارهای تشکیلاتی میتوانست استحکام جبهات و تدارکات عقب جبهات را تنظیم و بستر سازی نماید . تجارب بعد از شهادت مجید نشان داد که نقش کلیدی رفیق مجید تا کدام اندازه مهم و با اهمیت بود . هیچ کسی نتوانست بعد از مجید این مسئولیت های خطرناک تاریخی را به سر برسانند حتی برادرش زنده یاد پروفیسور قیوم رهبر با تمام نیرو و توان که داشت؛ نتوانست کشتی ورشکسته شده ساما را از غرق شدن نجات دهد ؛ بلکه خود قربانی این توطئه ها شد .

مجید خلای کمبود تو فعلا کاملا مشهود است . آلترناتیو که می توانست در شرایط کنونی مطرح شود. جز مجید کسی دیگر بوده نمیتوانست .

سیاهی لشکر نباید به کار

یکی مرد جنگی به از صد هزار

یا مرگ یا آزادی

شجاع "جسور"

مورخ 14 جوزا 1404 مطابق 04 جون 2025

زنی های که تا حال صورت گرفته بعید از توطئه بوده نمی تواند . تاکنون سه روایت در نوشته ها و اسناد سامایی ها مشاهده شده است :

- توطئه از داخل سازمان ساما
- بخاطر امور سیاسی و تشکیلاتی به ویژه برای انسجام کارهای جبهه متحد ملی بعد از قیام سوم حوت
- بخاطر ادای احترام و دادن تسلیت برای یکی از دوستان فامیلی

نمی توان باور کرد که مجید با درایت و فراست که داشت از عواقب فاجعه بار این سه گمانه زنی ها واقف نبوده باشد . اما چه انگیزه باعث شد تا مجیدی که عمر خود را در خفا و زندگی مخفی سپری نموده ؛ با کوله بار از تجارب تصمیم به رفتن به مکروریان این مرکز دستگاه « "خاد" و "کی جی بی" » گرفت. این یک سوالی است که تاکنون پاسخ آن داده نشده است .

به هر حال این تصمیم مجید یک اشتباهی جبران ناپذیری تاریخی بود . که در طول عمر گهربار مبارزات سیاسی خود گرفته بود و متأسفانه فرصت دوباره جبران نمودن آن را نیز نیافت . اثرات و تبعات منفی این اشتباهی تاریخی تا همین لحظه مردم افغانستان، جنبش آزادیبخش مردم افغانستان و سازمان نو بنیاد ساما را در تب سوزان عدم رهبر کاریزماتیک ملی مانند مجید میسوزاند .

اگر مجید زنده می بود!

- می توانست ده ها توطئه داخلی سازمان را به موقع خنثی کند و جلو تلفات کادر ها و منسوبین سازمان را با درایت خاص تشکیلاتی خود بگیرد .
- تشکیلات را انسجام بخشد روابط با جبهات را منسجم سازد و رابطه بین قراء و جبهات را با مرکزیت تنظیم و ده ها جبهه دیگر را در اقصی نقاط افغانستان ایجاد نماید . و ده ها قیام دگر



12

محمد عمر تابش کیست؟

محمد عمر تابش فرزند وکیل میرزا محمد سرور در برج ثور سال ۱۳۲۶ درگذر دولت آباد شهر میمنه در آغوش یک خانواده ی روشنفکر و مبارز دیده به جهان کشود

تعلیمات ابتدایی دینی را نزد سید نظام الدین خموش و ملا های دیگر فرا گرفت بعداً شامل مکتب لیسه ی ابو عبید جوزجانی شد و در سال ۱۳۴۸ از آن لیسه فارغ گردید،

در سال ۱۳۴۷ به جریان سیاسی و انقلابی شعله ی جاوید پیوست و در سال ۱۳۴۸ در جشن استقلال نمایشنامه ی ندای وجدان که ممثل ظلم و بیداد ملکان در برابر دهقانان و در مجموع ظلم و ستم جامعه ی طبقاتی را تمثیل میکرد اشتراک و خوب درخشید در این نمایشنامه سید حسین توانا ، محمد عمر تابش ، نظر محمد غروب ، امان الله ایلدرم وعده ی دیگر ی از متعلمان لیسه ی ابو عبید اشتراک نموده بودند

در سال ۱۳۴۹ بعد از سپری نمودن امتحان کانکور به فاکولته ی ادبیات و علوم بشری شامل گردید

درجوز ای سال ۱۳۵۱ در جریان مظاهرات روشنفکری جنگی در بین هواخواهان شعله ی جاوید و اخوانی ها در گرفت که در نتیجه سیدال سخندان یک تن از کادر های ورزیده ونطاق و سخنگوی شعله ی جاوید شهید وعده زیادی زخمی ومحبوس گردیدند از آن جمله محمد عمر تابش ، استاد عبدالرووف درزابی ، عبدالله رستاخیز ، عبدالرزاق رویین ودیگران محبوس

گردیدند اینها بعد از سپری نمودن یک سال واندی حبس در قلعه ی کرتیل زندان دهمزنگ آزاد شدند

بعد از رهایی از زندان دوباره شامل فاکولته شد ولی اینبار نسبت اختلاف شدید اندیشه وی با استادان فاکولته را ترک نمود و به خدمت عسکری رفت

بعد از کودتای هفت ثور نسبت روشناس بودنش به نام شعله ی عسکری را رها ورو به زنده گی مخفی آورد

در سال ۱۳۵۸ با ایجاد سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) تحت رهبری سید عبدالمجید آغای کلکانی با همزمانش محمد رسول جرنت ، اسدالله تیمور ، عنایت الله کمال سینمس ، نظر محمد جوشن ، استاد محمد ایوب ساعی ، محمد اسلم گداز وعده ی دیگر از همفکرانش به ساما پیوستند در ماه ثور سال ۱۳۵۹ نسبت افشا شدن مخفیگاهش طی عملیاتی از طرف امنیت ملی وقت دستگیر و زندانی گردید و به تاریخ لیل ۱۷ بر ۱۸ جوزای سال ۱۳۵۹ من محمد اسلم گداز نیز از مستوفیت که مامور آن اداره بودم به بهانه ی نوکری والی مرا از رفتن به خانه منع کرده شب دستگیر و زندانی نمودند اما زندان بعد از کمتر از ۲۴ چهار ساعت نسبت سازماندهی رفقا و قیام عمومی مردم شکستاده شد ما و تمام محبوسین آزاد گردیدیم

چند روزی را درجهات سپری نمودیم دیدیم که نسبت اختلاف شدید اندیشوی گذاره ما با آنها که عده ی بی بند وبار گاهی مکتب را میسوزاندند و گاهی پل و سرک را ویران می کردند نمیشود با پای پیاده راه کشور ایران را پیش گرفتیم بعد از کشیدن زحمات و سفر پر از خاطرات و خطرات به کشور ایران رسیدیم



ترکی و فارسی تواریخ، فرهنگها دیوان شعرا واملک خانه از قبیل غوری ها وکاسه های نیکولایی و کاسه های جانان گلیم ها و قالین هاوغیره اسباب خانه را چور نمودند در میان این همه ضایعات اشعار و یاد داشتهای دوره ی جوانی بنده نیز به چپاول رفته بود

قهرمانی های محمد عمر تابش نسبت جسارت ، عیاری ، جوانمردی و نترس بودنش زبانزد خاص و عام وخصوصاً همرزمانش بود

درجنگهایی که بین مولوی عبدالغفور مشهور به مولوی قره ونبی زارع رخ داده بود رهبری جنگها به دست محمد عمر تابش بود

در اکثر عملیاتهای چیریکی شهری اشتراک ورهبری میکرد ودر این نوع عملیاتها مهارت خاص داشت

نسبت اینکه شخصیت آگاه سیاسی چریک ورزیده ی شهری رهبر آگاه جنگهای خورد و جنگهای کوهستانی بود ، بودنش به دولت وقت غیر قابل تحمل بود لحاظا کار پروژه استخباراتی بر علیه وی آغاز وآز طریق ایادی وابسته به استخبارات و تطمیع نبی زارع او را وادار به کشتن صمیمی ترین دوست واستادش کردند لکه بدی را به نام رفاقت ثبت تاریخ کرد و خودش نیز از این عمل ناجوانمردانه اش پشیمان شد ولی فایده ی نداشت دیری نپایید خودش هم از طرف انجنیر نسیم مهدی به اتهام داشتن پروتوکول با دولت با جمعی از یارانش که اکثرا از دوستان وشاگردان من بودند با جوانان دانشمند ، غیور و برومند فاریاب خصوصاً شهر میمنه کشته شد یاد آن جوانمردان بخیر باد

بقلم : دوکتور گداز

در آنجا نیز آرام ننشسته با عده ی از مردمان وطن پرست ، با احساس ، آدمهای جسور و غیرتمند دست به ایجاد اتحادیه ی اسلامی ولایات شمال زدیم که جریان ایجاد آن را طی مقاله ی جداگانه نوشته بودم

محمد عمر تابش در مجمع عمومی اتحادیه عضو هیئت رهبری مسئول نظامی آن اتحادیه تعیین گردیده بود

بعد از یکی دوبار که بین ایران و پاکستان رفت وبرگشت صورت گرفت بالاخره با گروپ شصت نفری محمد عمر تابش بحیث قوماندان نبی زارع به حیث امر و آقا رحیم بای جمشیدی به حیث معاون جبهه عازم ولایت فاریاب شدند

در ابتدا جبهه را در قریه ی چهار توت انتخاب نموده بودند بعد ها نبی زارع به طرف خواجه ناموسا بین قومهای خود رفت

در جریان یکی از روزها بگو مگویی که بین غلام نبی جیجی و محمد عمر تابش رخ داده بود محمد عمر تابش طی یک کمین غلام نبی جیجی قوماندان حرکت انقلاب اسلامی را با شصت نفر افرادش خلع سلاح نموده بود بعدا با وساطت علما و محاسن سفیدان سلاحهایش دوباره داده شد ومحمد عمر تابش بعداً نزد نبی زارع نسبت اعتماد و رفاقت وبرادرخوانده گیی که داشتند رفت

دربین این فاصله ی زمانی غلام نبی جیجی نسبت نبودن محمد عمر تابش به خاطر انتقام گیری به خانه ی پدری ما که اعضای خانواده همه در شهر بودند حمله برده تمام هست و بود پدری مارا که میراث چندین نسل اعم از کتابهای قلمی چند صد ساله ، کتابهای کمیاب و حتی نایاب اوزبیکي ، جنگ نامه ها ، بیاضها ، کتابهای



پروسه انکشاف رویداد های جنگ حتی چنانیکه باید باشد؛ در کنترول و اراده آنها قرار ندارد.»

13

دیپلماسی پیچیده و مبهم در جنگ کنونی ایران و اسرائیل

نعیم سلیمی

20 جون 2025

نیوجرسی/ ایالات متحده آمریکا

البته در هر درامه ای و از آنجمله درامه های غم انگیز هرجنگی قهرمانان و تبهارانی وجود دارند. و این کاملاً طبیعی است زمانیکه طبل جنگ نواخته می شود؛ نیروهای گویا خوب و رحمانی در برابر قوت های شیطانی می جنگند. در حالیکه جنگ به ذات خود یک عمل زشت و شیطانی ست. و جالب درین ماجرا چنین هستش که مطبوعات به اصطلاح آزاد ما بدون هرگونه ملاحظات و ریزرو فکری سیاه را سفید و سفید را سیاه بیان نموده؛ و اسرائیل را قهرمان و مدافع صلح، عدالت و دموکراسی دانسته و برعکس به گونه طبیعی ایران آخوندی را منبع شیطننت و بدی در شرق میانه و قسماً جهان معرفی می کنند.

تا آنجائیکه مربوط به ایران می گردد؛ هیچگونه جای شک و شبه ای در مورد ماهیت ارتجاعی رژیم حاکم بر ایران وجود ندارد. ولی سعی برای ترسیم نتائیاها به عنوان حافظ صلح که قصاب غزه و یک جنایتکار جنگی می باشد قدرت تفکر انسانی و اندیشه علمی را به پرتگاه سقوط مواجه نموده و زیر سوال می برد. و در چنین وضعیتی تمامی ایده ها و نظریات چه درست و یا نادرست و یا هم چه خوب و یا چه بد از یک ارزش یکسان و برابر برخوردار می شوند که درست و منطقی نیست؛ زیرا که در چنین معادله غیر منطقی قضاوت ذهنی گرایانه جای واقعیت های عینی را می گیرد.

به آرزوی پیروزی خرد و اندیشه علمی بر جنون جنگ!

چندی قبل طی یک یادداشت مختصری یادآور شده بودم اینکه بنیامین نتانیاهاو صدراعظم اسرائیل وحلقات حاکم قدرت (کابینه جنگ اسرائیل) بیشتر از هروقت دیگری به هدف کشانیدن پای آمریکا به یک جنگ نیابتی بر علیه ایران نزدیک تر می شوند. اما با در نظر داشت پیچیدگی ها در ادامه انکشاف جنگ اکنون ما شاهد آن هستیم که چنین هدفی در شرایط موجود به یک سراب فریبنده ای مبدل شده که هرچه به آن نزدیکی حاصل گردد؛ فاصله ها برای اجرای این هدف دورتر به نظر می رسد. دلیل برای تاخیر راهبری استراتژیک جهت تحقق این آرمان را می شود چنین خلاصه نمود:

«وضعیت شرق میانه در واقعیت امر به یک کشتزارو یا میدانی از مین ها می ماند که یک ضربت اندک ابتدایی می تواند این کشتزار را به یک انفجار عظیم و وحشتناکی مبدل نماید. جالب دراین تیاترو ماجرا [جنگی] چنین هستش که بازیگران آن نقش خودی را کورکورانه و تقدیر گرایانه مانند انسان نابینایی که نمی تواند چند قدمی بعدی خود را تشخیص دهد، ایفا می نمایند. آنها درین میانه به گونه ی مرگبار و غیر اجتناب پذیری مانند روبات ها (آدم های ماشینی) که از قبل پروگرام شده رفتار می نمایند که نمی تواند وضعیت موجود در چنین فرصتی به درستی حلای شود. به عبارت دیگری اعمال و کردار این بازیگران در جریان



دیدگاه بگذارید!

دیدگاه سیاسی- فلسفی جبهه مردم افغانستان انعکاسی از یک تحلیل مشخص طبقاتی جامعه افغانستان در رابطه با اوضاع اسفباری است که از حدود چهل سال به این سو حیات مردم ما را در محاصره قرار داده است. این دیدگاه بر مبنای یک ارزیابی دقیق استوار بوده و برای راه اندازی یک قیام انقلابی ضد استعماری، ضد ارتجاعی و دورانساز طراحی شده و توسط رهروان صدیق «جما» پذیرفته شده است. بدیهی است که نیروهای ارتجاعی و دشمنان مردم باید موضع گیری های خصمانه ای در قبال جما و راهکارهای انقلابی او داشته باشند. این نیروها که شامل عناصر وابسته به رژیم آخوندی ایران، داره های مزدور ساخت ژاندارم منطقه (پاکستان) و پادو های رژیم فاسد قدیم، ستون پنجمی های رژیم وابسته به امپریالیزم میباشند؛ به شدت نگران ظهور یک رستاخیز ملی در قالب جما هستند. اینها که دشمنان واقعی دموکراسی، آزادی و ترقی اجتماعی مردم افغانستان به حساب میروند، منطقاً باید دشمنان مردم و جما باشند. بنابراین جبهه مردم افغانستان و اتحاد همه نیروهای ضد اسلام سیاسی و ضد امپریالیزم جهانی توسط فاشیست های مذهبی با شعار حيله گرانه معروف شان، «تفرقه انداز و حکومت کن» با آرایش آشنای کفر و الحاد آراسته و در برابر با بیشترین تمام جنبش علم کرده اند. بنابراین شرط پیروزی ما را در این کارزار انسجام و اتحاد طبقات تحت ستم، مردان و زنان مبارز و آزادیخواه ای تشکیل میدهد که شعار آزادی انسان و پایان استثمار فرد از فرد در سرخط آن است. این رمز پیروزی ماست، این رمز پیروزی مردم و تحقق آرمانهای تاریخی آنهاست.



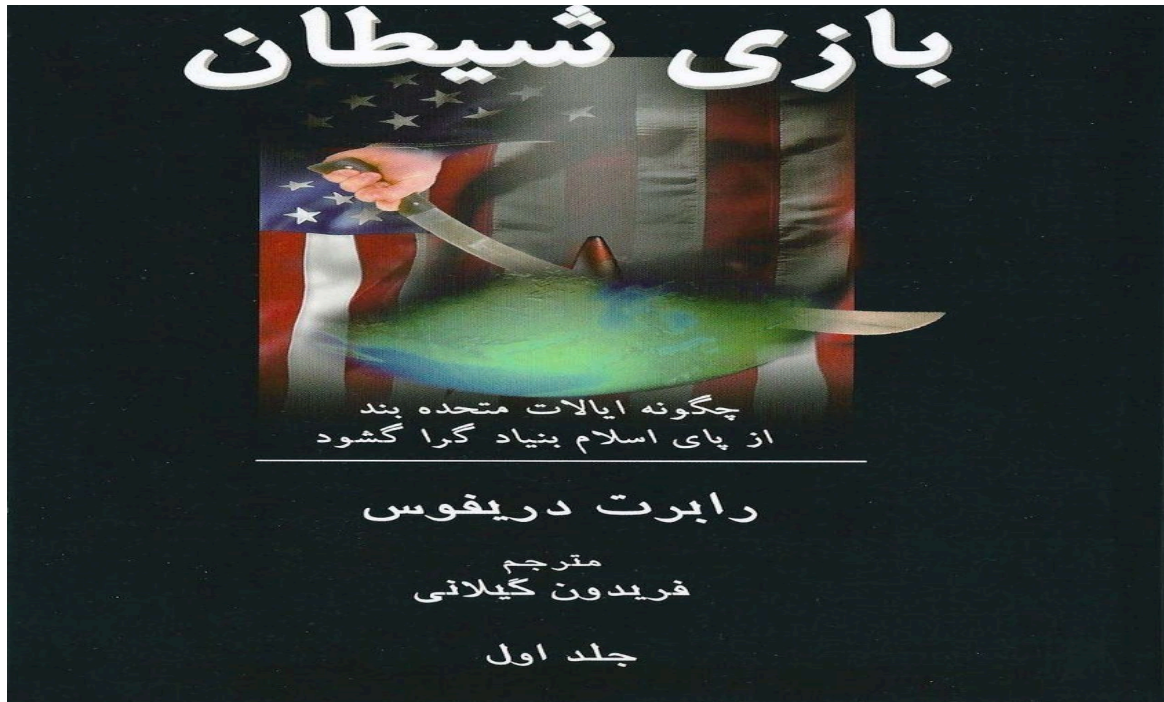
در پیشگفتار منشور «جما» چنین آمده است!

پیشگفتار

جزوه ای که اکنون در دست شما است، بیان فشرده ای از یک رهنمود عمل و سنگ تهادب برای یک انقلاب اجتماعی پیروزمند و روایتی است دقیق، تازه، موثق و متفاوت از آنچه تا کنون خوانده یا دیده اید. این جزوه بازتاب مختصری از تجارب پنج دهه زندگی در میان خون و آتش یک جنگ تحمیلی و ناخواسته و اندوخته های از پنج دهه تجارب جنبش چپ است که جما تحت عنوان جبهه مردم افغانستان «جما» برای توده های سرتاسری کشور پیشکش کرده است. این جزوه به مثابه یک نرم افزار تنویری و تجلی فشرده ای از خطوط مبارزاتی و اهداف کوتاه مدت و دراز مدت جما است که در برابر دیدگان شما رزمندگان آزادی و عدالت قرار دارد.



14



پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان

جلد اول

چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای اسلام بنیادگرا گشود.

رابرت دریفوس

مترجم فریدون گیلانی

پیوسته به گذشته

3



سعید رمضان در کاخ سفید

در اواخر تابستان 1953، ساختمان بیضی شکل کاخ سفید، صحنه ی ملاقاتی بود میان پرزیدنت دوايت د. آيزنهاور و فتنه گر جوانی از خاورميانه که چندان به آن نپرداخته اند. عکس سیاه و سفیدی که از این واقعه در دست است، آيزنهاور را، که آن زمان شصت و سه ساله بود، در قیافه ای پدربرزگانه، سری طاس، لباسی خاکستری و شق و رق نشان می دهد که آرنجش خمیده است و حالت دستش چنان است که تو گویی می خواهد توانش را چند برابر کند. در سمت چپ رئیس جمهوري ايالات متحده، جوانی ایستاده است با چهره ی زيتونی مصری، در جامه ای سیاه و با ریش انبوه آراسته و موی کوتاه که دسته کاغذی را پشت سر گرفته است. جوان مصری که با دقت به چهره ی رئیس جمهوري خیره شده است، بیست و هفت ساله است، اما بیش از ده سال تجربه ی خشونت و سیاست های تندخویانه را در جهان اسلام پشت سر گذاشته است.

در اطراف او، عده ای در لباس های آراسته ی غربی ایستاده اند، عده ای هم با ردا و قبا و شال و عمامه ی اسلامی. اینان، اعضای هیئتی هستند که تشکیل می شوند از علما و ملاها و فعالان اسلامی هندوستان، سوریه، یمن و شمال آفریقا.

در آن روز سپتامبر، میهمان رئیس جمهوري، سعید رمضان؛ مقام نظامی و نظریه پرداز اخوان المسلمین بود. آن مرد جوان، از زمانی که با وفا البنا، دختر حسن البنا ازدواج کرده بود و داماد بنیانگذار سازمان شده بود، داعیه ی نیمه پادشاهی داشت. آن گونه که او در کنار رئیس جمهوري ایستاده است، بسیار محترم و بی آزار به نظر می رسد. در حالی که دست کم از اواخر دهه ی چهل، اخوان المسلمین در سراسر خاورميانه به سازمانی شهرت داشت که فئاتیک و تروریست بود. طلاب این سازمان، عده ای از مقام های مصری، از جمله نخست وزیر مصر را به قتل رسانده بودند

و فقط چند سال پیش از آن که سعید رمضان در کاخ سفید با آيزنهاور ملاقات کند، رژیم متزلزل ملک فاروق، اخوان المسلمین را ممنوع اعلام کرده بود. اما این سازمان از بین نرفته بود. در پنجاه سال بعدی، اخوان المسلمین چند بار عقب نشست، اما دوباره قدرت و نفوذش را بازسازی کرد و طرز تفکر و واحدهایش را در اردن، سوریه، کویت و سایر کشورها، گسترش داد. سعید رمضان، تا زمان مرگش در سال 1995 در سونیس، مسئول سازماندهی جهانی اخوان المسلمین بود.

علي رغم آن که سعید رمضان عنصری خشونت طلب و خشمگین و آشکارا بر آن بود که خاورميانه را بنا به مختصات اسلام بنیاد گرا بازسازی کند، ایالات متحده او را تهدید ارزیابی نمی کرد. به عکس، بنا به گزارش محرمانه ی سفیر ایالات متحده در قاهره، او را متحد بالقوه هم محسوب می کردند. اوج «مک کارتیسم» و جنگ سرد بود و اخوان المسلمین هم در گرماگرم این جنگ (میان بلوک غرب و اتحاد جماهیر شوروی - م، به شدت ضد کمونیست بود.

(و می توانست در سنگینی کفه ترازو به سود امپریالیست ها نقش عمده ای داشته باشد. جنگ سرد، حالت تضاد سیاسی، اقتصادی، یا ایدئولوژیک میان دو دولت است که با جنگ شدید تبلیغاتی توأم باشد و دو دولت در عین حال از به کار بردن ارتش و دست زدن به جنگ بر ضد یکدیگر خودداری کنند. این اصطلاح، پس از جنگ جهانی دوم در مورد مناسبات خصمانه ی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با بلوک غرب به کار رفت - م

نه تنها این، بلکه متحدان سعید رمضان در اخوان المسلمین؛ از گروه اسلامی پاکستان (20) گرفته، تا سازمان های مشابه آن در سراسر منطقه، شدیداً با مارکسیست ها، فعالان و تشکیلات جناح چپ، اتحادیه های کارگری، سوسیالیست های عرب، حزب بعث و همه ی انواع کسانی که به حکومت غیر مذهبی معتقد بودند، کین توزانه دشمنی می کردند (نمونه اش در ایران، حکومت



المسلمین در اورشلیم (22) را دایر کرد که در دهه ی هشتاد به جنبش مقاومت اسلامی (حماس) معروف می شد. در سال 1947، در فلسطین بیست و پنج شاخه ی اخوان المسلمین فعال بودند که بین دوازده تا بیست هزار عضو داشتند (23) در سال 1948، رمضان نیروی نظامی اسلامی را که در مفهوم سمبولیک خود بسیار پر اهمیت بود، بنیان نهاد تا بتواند در همان سال که اسرانیل تاسیس میشد، با نیروهای نظامی یهودی بجنگد.

یکی از دیدارهای مکرر سعید رمضان از پاکستان، در اواخر دهه ی چهل صورت گرفت. در این سفر، رمضان در سال های 1949 و 1951، در کنگره ی مسلمانان جهان که در کراچی برپا شده بود، شرکت کرد و به صورت جهشی، دبیر کل این سازمان جهانی شد. (24) جناح چپ صحنه ی سیاسی پاکستان، کنگره را متهم کرد که توسط بریتانیایی ها و آمریکایی ها سازماندهی شده است. (25)

پاکستان در سال پیش از آن، استقلال یافته و به عنوان نخستین کشور اسلامی، تبدیل به مرکز جذب نظریه پردازان، علما، متکلمان و سازمان دهندگان اسلامی شده بود. اسلامیت جوانی به نام «ابول علا مودودی» که بعدها جنبشی به سبک اخوان المسلمین را به نام گروه اسلامی در پاکستان علم می کرد، داشت جنبش خود را تبدیل به حزب سیاسی می کرد. در دهه ی بعدی، پاکستان تبدیل به خانه ی دوم سعید رمضان می شد. حکومت نوظهور اسلامی در رادیو پاکستان، به سعید رمضان برنامه داد تا به تبلیغ و سازماندهی تشکیلات خود بپردازد. رمضان، در پاکستان روابط حسنه ای با دولت اسلامی وابسته به غرب داشت که لیاقت علی خان نخست وزیر پاکستان که بر یکی از کتاب های او مقدمه ای هم نوشته است، از آن جمله بود. (26) اقامت سعید رمضان در پاکستان، آن چنان هم داوطلبانه نبود. اخوان المسلمین را در مصر ممنوع کرده بودند و خود حسن البنا به قتل رسیده بود. رمضان در سال 1950 که اخوان المسلمین در یکی از مراحل عقب نشینی در تاریخ حیات خود قرار گرفته بود، به مصر بازگشت، اما به

اسلامی روح الله موسوی خمینی بود که با همکاری های همه جانبه و صمیمانه ی حزب توده و بعدها سازمان فدائیان اکثریت، به کمونیست ها یورش برد که هنوز و همچنان، با برخورداری از همکاری های همین عناصر، ادامه دارد -

م

در این گروه آخری، مزاحم نو رسیده ای مثل جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر هم وجود داشت که وفاداری او نسبت به آمریکا در جنگ سرد، حتی در سال 1953، یعنی فقط یک سال پیش از آن که جنبش افسران آزاد رژیم فاسد و زبون سلطنتی را سرنگون کند، مورد تردید بود.

سعید رمضان، در سال 1926 (دو سال پیش از تاسیس اخوان المسلمین -) م در دهکده ای واقع در هفتاد «مایل» ی شمال قاهره و مصب رود نیل به دنیا آمده بود. (21) هنوز نوجوان بود که با حسن ال بنا آشنا شد و بی درنگ به جنبش او پیوست. در سال 1946 که از دانشگاه قاهره فارغ التحصیل شد، منشی مخصوص و دست راست حسن آل بنا شد. یک سال بعد، به سردبیری هفته نامه «الشهاب» اخوان المسلمین رسید.

ضمن آن که سعید رمضان داماد بنیانگذار اخوان المسلمین، در وظایف مربوط به سازماندهی به رهبری تشکیلات کمک می کرد، سفیر سیار اخوان المسلمین هم بود و در این موقعیت، شبکه جهانی گسترده ای از ارتباطات را سازمان داد. این کار، از خود حسن البنا که مقررش در مصر بود و بیشتر به خاطر موقعیت روحانی خود محلی کار می کرد، ساخته نبود. در سال 1945، سعید رمضان به اورشلیم سفر کرد. آن زمان، اورشلیم در مهار بریتانیا و تحت الحمایه ی فلسطین بود و ابرهای توفان زای جنگ اعراب و اسرانیل بر فرازش به هم نزدیک می شدند. در سال های پیش رو، سعید رمضان قسمت اعظم وقتش را باید صرف سفر کردن به اورشلیم، امان، دمشق و بیروت می کرد تا شعبه های اخوان المسلمین را می ساخت. در بیست و ششم اکتبر سال 1945، سعید رمضان نخستین دفتر اخوان



استراتژی سازمانی خود را شکل بدهند و محسوس ترین نشانه ی نفوذ اخوان المسلمین در انجمن دانشجویان مسلمان ، ایجاد حوزه های مطالعاتی و جلسات منظم شبانه آنان بود که قصد هر دو ، آموزش اعضای جدید و تحکیم پیوند های درونی سازمان بود.»

آدم کشان اغلب مسلح انجمن دانشجویان مسلمان ، مدام در محیط های دانشگاهی به دانشجویان چپ هجوم می بردند . ولی رضا نصر میگوید :

« این تهاجمات ، رفته رفته به درگیری های جدی تری ؛ بخصوص در کراچی و مولتان انجامید . فعالیت ضد چپ دانشجویان اسلامی ، تبدیل به کار اصلی و خصلت عمومی آنان شده بود . دانشجویان اسلامی ، علیه چپ ها و سکولاریست های درون حکومت و خارج از حکومت ، به صورت گردان هائی که از اسلام در مقابل دشمنانش دفاع می کنند ، می جنگیدند . (28)

سعید رمضان مابین سفرهایش به پاکستان ، ظاهرا با بنیادگرایان عرب ، به خصوص در میان فلسطینی ها و اردنی ها که جریانی به نام حزب آزادیبخش اسلامی را علم کرده بودند ، نیز فعال بود . (29)

(بعدها ، حزب آزادیبخش اسلامی که خصلتی مسری داشت، ستادش را به آلمان منتقل کرد و از آن پس ، در میان مسلمانان آسیای مرکزی توسعه یافت . عربستان سعودی ، به طرز فزاینده ای از این جریان مسری حمایت می کرد . در دهه ی نود ، حزب آزادیبخش اسلامی به عنوان متحد خشونت گرای پر اهمیتی در جنبش اسلامی ازبکستان و القاعده عمل کرد .)

در عین حال ، سعید رمضان در دهه ی پنجاه به ایجاد شاخه اخوان المسلمین در اردن هم دست زد . رهبر اخوان المسلمین اردن ، تاجر ثروتمندی به نام « ابو قراء » بود که روابط تنگاتنگی با ملک عبدالله و اساسا پادشاهی هاشمی داشت که تحت حمایتی بریتانیا بود . بنا به گزارش « ماریون بالبی » ، حسن البنا دامادش سعید رمضان را روانه ی اردن کرد تا پادشاه هاشمی را نسبت به هدف فعال کردن

صورت دوره ای ، اغلب وقت خود را در پاکستان می گذراند تا در همکاری تنگاتنگ او با جماعت اسلامی مودودی وقفه ای نیفتد . با مجمع اسلامی پاکستان هم همکاری داشت ، و نیز با حمایت رسمی دولت پاکستان ، برای ایراد سخنرانی و موعظه ، مدام به کشورهای عربی سفر می کرد . صحنه ی سیاسی پاکستان در آن زمان ، میان اسلامی های تندرو، اسلامی های میانه رو، ملی گرایان معتقد به حکومت سکولار و چپ ها تقسیم شده بود. ضمنا ، کشور به سوی پیمان های نظامی طرفدار غرب کشیده میشد . سال های بسیار ، سعید رمضان به مودودی کمک کرد تا فالاترهای نیرومندی را از میان دانشجویان خشک اندیش سازمان دهد تا علیه چپ پاکستان ، بخصوص در تشکل های دانشجویی عمل کنند . (در سال های اول قیام ضد سلطنتی ایران ، آخر دهه هفتاد و اوایل دهه ی هشتاد شمسی ، دارودسته روح الله خمینی ، با کمک های صمیمانه ی حزب توده ، به همین صورت انجمن های اسلامی دانشجویی را سازمان دادند تا دانشجویان چپ را در محیط دانشگاه ها شناسایی و دستگیر کنند و دفاتر دانشجویی را در دانشگاه ها به طرز وحشیانه ای برچینند . بهانه ی امت حزب الله خمینی ، انقلاب فرهنگی و سرکوبی مبارزات سازمان های چپ علیه استبداد رو به رشد مذهبی در سراسر ایران بود . انجمن های دانشجویی ، هنوز و همچنان با نفوذ بسیجی های سپاه پاسداران در محیط های دانشگاهی ، علیه دانشجویان چپ و ملی گرا در کارند و تبدیل به دو دفتر تحکیم وحدت شده اند -) م

این به اصطلاح انجمن دانشجویان مسلمان که به زبان اردو (27) IJT (جماعت طلاب اسلامی) نامیده میشدند ، از طرح های سعید رمضان بودند و با الگوی جوخه های فاشیستی موسولینی (Squadristi) سازمان یافته بودند . کارشناسی به نام ولی رضا نصر ، می نویسد:

« اگرچه این انجمن های فاشیستی اسلامی را جماعت اسلامی پاکستان رهبری می کرد ، به شدت زیر نفوذ اخوان المسلمین بود . بین سال های 1952 و 1955 ، رهبران IJT به کمک سعید رمضان توانستند ساختار مدیریت و



منتظره بود . اما شرکت کنندگان به طور اتفاقی آتلانتیک را نیموده بودند. این دیدار بزرگ را ، دولت ایالات متحده سازمان داده و بودجه اش را تامین کرده بود و شرکت کنندگان را به این امید که مفید واقع شوند ، از نقاط مختلف به نیوجرسی کشانده بود. فیلیپ هیتی که میشد گفت ریش سفید شرق شناسان است ، قاهره و بحرین و بغداد و بیروت و دهلی نو و سایر نقاط جهان را برای پیدا کردن شرکت کنندگان ، از پاشنه در کرده بود .

امور تدارکاتی و مالی کنفرانس را نیز ، شرکت های هوایی ایالات متحده ؛ از جمله پان امریکن ، تی دلبلیو آر و آرامکو ؛ کنسرسیوم نفتی ایالات متحده در عربستان ، تامین کرده بودند . همه هزینه های سعید رمضان هم ؛ که نظریه پرداز بود ، نه از علمای اسلامی ، مثل بقیه میهمانان ، تمام و کمال پرداخت شده بود . و ایالات متحده دقیقاً می دانست چه کسی را دعوت کرده است . مسئول پرداخت مخارج کنفرانس هم ، که هزینه های سفر و حمل و نقل شرکت کنندگان از خاورمیانه را نیز شامل می شد - مرکزی بنام « مدیریت اطلاعات بین المللی » ، از واحدهای تابعه ی وزارت امور خارجه بود که روابطی نیز با نهادهای اطلاعاتی ایالات متحده داشت . این مرکز (IIA) تازه پا گرفته بود ، در سال 1952 رسمیت یافته بود و در سال 1953 در واحدهای تابعه ی " سی آی ا " ادغام شده بود . از مسئولیت های این مرکز ، نظارت بر « برنامه های تبادل فرهنگی » ایالات متحده ، مثل همین کنفرانس بزرگ دانشگاه پرینستون بود . کاملاً روشن است که هدف اصلی این کنفرانس ، سیاسی بود . سند از طبقه بندی محرمانه خارج شده ی این مرکز که عنوان « اطلاعات سری - محرمانه » بر آن خورده است ، می گوید : « **ظاهر قضیه این است که کنفرانس جنبه ی مطالعاتی و آموزشی دارد ، کنفرانس می خواهد وانمود کند که همین مضمون را دارد .** » اما ، در ادامه ی همین گزارش سری - محرمانه ، تاکید می شود که کنفرانس برای این طراحی شده بود تا « **شخصیت های مختلفی را که می توانستند در تدوین عقاید مسلمانان در زمینه هایی مثل**

اخوان المسلمین در اردن ، روشن کند . پادشاه اردن » **اخوان المسلمین را به عنوان سازمانی خیریه ، در اردن رسمی اعلام کرد . شاه امیدوار بود که از حمایت اخوان المسلمین در مقابل اپوزیسیون سکولار ؛ مثل چپ ها ، برخوردار شود** » درست مثل پاکستان ، در اردن هم اخوان المسلمین تبدیل به ابزاری برای فشار آوردن به نیروهای چپ و ناسیونالیست های عرب شد . سعید رمضان و ابو قراء « **به این نتیجه رسیده بودند که در قرن بیستم ، مصر و بقیه جهان اسلام را یورش خونین ایدئولوژی های کمونیستی و ناسیونالیستی که اولویت شریعت در جامعه را نفی می کردند ، تهدید می میکند .** » (30)

در آن روز ، 1953 حضور سعید رمضان در ساختمان بیضی شکل کاخ سفید ، تصادفی نبود . رسماً برای شرکت در جلسه ی بحث و گفت و گویی که دانشگاه پرینستون درباره ی فرهنگ اسلامی ترتیب داده بود ، به ایالات متحده رفته بود . اما سفری جنبی به واشنگتن هم ، در برنامه گنجانده شده بود . کتابخانه ی کنگره ی آمریکا ، با سازماندهی برنامه ای نه روزه ، با دانشگاه پرینستون همکاری کرده بود . رویداد اگوست آن سال ، که با شکوه و سرشار از وقایع ضمنی بود ، در تالار سبز ملایم « ناسانو » ی دانشگاه پرینستون ، اتاق مخصوص جلسات استادان و مدیران دانشگاه که سقفی بلند داشت ، واقع شده بود . در میان سخنرانان و شرکت کنندگان ، شرق شناسان سرشناسی مثل « فیلیپ ک. هیتی » ، « ت. کوپلریونگ » و « بیلی ویندر » از دانشگاه پرینستون ، « ویلفرد کات اسمیت » از دانشگاه « مک گیل » ، « ریچارد نلسون فرای » از دانشگاه هاروارد ، « کارل تون کون » از دانشگاه پنسیلوانیا و « که نت کراگ » سردبیر نشریه « دنیای اسلام » از طرف « بنیاد تحقیقاتی هارت فورد » شرکت داشتند . مدیریت کنفرانس را ، دکتر « بایارد دوج » رئیس پیشین و سالخورده ی دانشگاه آمریکایی بیروت به عهده داشت . در گزارش های رسمی ، آمده است که حضور عده ای از شخصیت های معروف در آن کنفرانس ، تصادفی و غیره



در حال حاضر سردبیر مجله ی ماهانه ی « المسلمان » است که دومین سال انتشارش را پشت سر گذاشته و علمای اسلامی از نقاط مختلف جهان اسلام ، مقاله هائی را در باب حقوق و فرهنگ اسلامی در آن منتشر می کنند . تیراژ این نشریه ده هزار نسخه است و از تونس تا اندونزی مشترک دارد . به عنوان دبیر کل « کنفرانس جهانی اسلام » ، مدام به کشورهای اسلامی سفر می کند و اخیرا از کنفرانس های پاکستان بازگشته است . وقتی در مصر مقیم است ، هر هفته در رادیو برنامه ی تفسیر قرآن و بحث در مورد فرهنگ اسلامی دارد .

سعید رمضان در سال 1940 نزد حسن البنا رهبر پیشین اخوان المسلمین معارف اسلامی آموخت و در اواخر 1947 نشریه الشهاب را سردبیری می کرد . این نشریه ماهانه که حاوی مقالاتی در باب قوانین و فرهنگ اسلامی بود ، پس از پنج شماره ، زیر فشار دولت پادشاه سابق مصر فاروق ، تعطیل شد . چندی نگذشت که اخوان المسلمین غیر قانونی اعلام شد و در حدود دوهزارتن از اعضایش دستگیر شدند . سعید رمضان ، در آن زمان به پاکستان رفت ، مبادا که دستگیر شود . یک سال در پاکستان ماند که در خلال آن هفته ای دو برنامه رادیویی داشت که امواجش همه کشورهای عربی ، از جمله مصر را در بر می گرفت . اواخر سال 1949 ، وحدت اسلامی پاکستان از سعید رمضان درخواست کرد تا سلسله سخنرانی هائی را در مورد فرهنگ اسلامی در بسیاری از نقاط خاورمیانه انجام بدهد. سعید رمضان، این رشته سخنرانی ها را که از سودان آغاز کرده بود ، به طور ویژه در دانشگاه های سراسر مصر ادامه داد و در ترکیه به پایان برد. (32)

یکی از ماموران ناشناخته ی آمریکایی از جانب « محمد ال بکی » نماینده الازهر مرکز آموزش اسلامی قاهره ، با کافه ری سفیر ایالات متحده در قاهره تماس می گیرد . « بکی » که خود نیز در معیت سعید رمضان به کنفرانس پرینستون رفته بود ، سعید رمضان را « عضو برجسته ی اخوان المسلمین » توصیف می کند و پیشنهاد می دهد که او را

آموزش ، علوم ، قانون ، فلسفه ، و مآلا سیاست موثر باشند ، گرد هم آورد. » گزارش ، انتظاراتی را که از کنفرانس می رفت ، این گونه توضیح می دهد : « در میان نتایج مختلفی که از کنفرانس انتظار می رود ، درک انگیزه و جیتی است که می شود از درون اسلام به جنبش احیای اسلام داد. »

در آن زمان ، سفیر آمریکا در قاهره دیپلمات کهنه کاری به نام « جفرسون کافه ری » ، وکیل اهل لونیزیانا بود که به آستانه ی پایان چهار دهه کار چشمگیر سیاسی خود می رسید . او از سال 1949 در قاهره بود و شش سال را در پایتخت بی حال نیل گذرانده بود . در جولای 1953 ، جفرسون کافه ری پیام محرمانه ای به واشنگتن فرستاد و پیشنهاد داد تا سعید رمضان را به نشست پرینستون دعوت کنند . پیام کافه ری حاکی از آن بود که دایره ی مطالعات ایالات متحده ، تا چه حدی در مورد میدان عمل اخوان المسلمین و رهبری آن ، اطلاعات جمع آوری کرده است . سفیر آمریکا ، در این پیام ، زندگینامه ی فشرده ای از سعید رمضان و اخوان المسلمین را مخابره کرده بود. جفرسون کافه ری اما ، در اطلاعات خود ، اشاره ای به ابعاد تروریستی و خشونت گرایانه ی اخوان المسلمین نکرده بود و در هیچ جای آن نگفته بود که غایت برنامه ی این سازمان ، تشکیل دولتی قرآنی است . دیپلماتی با آن همه تجربه ، نمی توانست خام باشد . از مضمون گزارش او ، به روشنی برمی آید که او (و شاید سی آی ا) می خواستند عمدا رابطه ی اخوان المسلمین با خشونت طلبی را ندیده بگیرند و سعید رمضان را به عنوان متحد ، یا مامور برای خودشان بسازند . سفیر آمریکا در گزارش خود می نویسد :

سعید رمضان در میان فعالان اخوان المسلمین ، بیشترین آموزش را در مورد فرهنگ اسلامی دیده است. او در سال 1945 از دانشکده حقوق دانشگاه فواد قاهره فارغ التحصیل شده. وقت بسیاری را صرف مطالعه درباره ی اسلام کرده است . در سال 1925 متولد شده و درست است که جوان است، اما پیر تجربه است .



داشتن ویژگی های دیگر ، مامور اطلاعاتی انگلیسیها و آمریکاییها بود . علاوه بر این ، به باور من سعید رمضان بنا به یک طرح اطلاعاتی ، در خدمت پلیس فدرال سونیس نیز بوده است .

عنوان بعدی

اسلام : سدی در مقابل کمونیسم ؟

20 . جماعت اسلامی . من کوشیده ام از ترجمه انگلیسی نام سازمان هائی استفاده کنم که معمولا از اصل عربی ، فارسی ، اردو ، ترکی ، یا سایر زبان های خاور میانه ترجمه نشده اند .

21 . این ، و سایر جزئیات در مورد زندگی رمضان و شخصیت و کارهای او را می توانید در نوشته دکتر سعید رمضان ، 1926 - 1995 که زندگینامه او را سر دستی قلمی کرده ، در سایت مرکز اسلامی ژنو . پیدا کنید این مرکز را در سال 1961 خود رمضان ایجاد کرده است . به این سایت مراجعه کنید www.cige.org/historique.htm.

22 . Amr Abu Zaid ، بنیادگرایی اسلامی در نوار غزه و کرانه باختری رود اردن (انتشارات دانشگاه ایندیانا ، 1994) ، ص. 107 . Z , Alain Gresh , I.B. Tauris & Co. , 23 . Dominiq Vidal & جدید در خاورمیانه ، Ltd : لندن) ، ص 107 . همان ماخذ .

25 . ریچرد پ . میچل ، جمعیت اخوان المسلمین (لندن : انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 1969) ، ص. 270 . همان ماخذ .

27 . جماعت طلاب اسلامی ، بازوی دانشجویی جماعت اسلامی . برای جزئیاتی درباره IJT ، مراجعه کنید به کتاب پیشتر انقلاب اسلامی اثر سید ولی رضا نصر (برکلی : انتشارات دانشگاه کالیفرنیا ، 1994) ، ص. 64 به بعد . همان ماخذ ، ص. 65 .

29 . به نام عربی آن حزب ات تحریر الاسلامی نیز معروف است . 30 . Boulby Marion ، اخوان المسلمین و شاهان اردن (آتلانتا ، Press GA , 1999 : Scholars) ، صفحه های 37 تا 43 . 31 . کنفرانس تمدن اسلامی ، مدیریت اطلاعات بین المللی وزارت امور خارجه ایالات متحده . این ، یاد داشتی است که برای جان فوستر دالس وزیر امور خارجه تهیه شده . واشنگتن دس سی . : آرشیو امنیت ملی ، 30 آوریل 1953 .

32 . Caffery Jefferson ، وزارت امور خارجه ایالات متحده ، بحث و گفت و گو در مورد فرهنگ اسلامی و سعید رمضان . پیام سرویس خارجی . واشنگتن دی سی . : آرشیو امنیت ملی ، 27 ژوئیه 1953 ، 33 . همان ماخذ . 34 . همان ماخذ .

35 . Besson Sylvain ، « وقتی سونیس بنا به مصالح ملی از اسلام رادیکال حفاظت می کند ، » روزنامه Temps Le ، 26 اکتبر 2004 .

برای شرکت در گردهمائی پرنیستون دعوت کنند و می افزاید که جمعیت اخوان المسلمین هزینه هایش را نیز متقبل میشود . (33) جفرسون کافه ری در ادامه گزارش خود می نویسد: سفارت معتقد است که سعید رمضان دارای آن کمال علمی هست که در کنفرانس فرهنگ اسلامی شرکت کند . به دلیل موقعیت او در اخوان المسلمین ، حائز اهمیت است که به تمایل او برای شرکت در کنفرانس ، توجه خاصی مبذول شود ، مبدا که اسباب رنجش آدم با اهمیتی مثل او شود.

(34)

در چهار دهه ی بعدی ، سعید رمضان « زلیگ » وار ، کلید بالقوه ی همه ی جلوه های رادیکال اسلامی و اسلام سیاسی ؛ از اخوان المسلمین که در دهه ی پنجاه و شصت تروریسم را در مصر رهبری می کرد ، تا ظهور آیت الله خمینی در دهه ی هفتاد و جنگ داخلی الجزیره در سال های 1990 ، بود . (Zelig اشاره است به قهرمان فیلمی به همین نام از کارهای 1983 وودی آلن که شخصیت خود را در شرایط مختلف تغییر می داد -) م سندی قطعی در دست نیست که ثابت کند سعید رمضان در دهه ی پنجاه مامور سی آی ا ، بوده باشد ، اما دعوت او به کنفرانس پرنیستون نشان می دهد که آمادگی بالقوه ی عضویت در سی آی ا در او مشاهده می شده است. علاوه بر این ، او بعدها متحد کارساز خانواده سلطنتی عربستان سعودی در تشکیل مجمعی از ملت ها و جنبش های مخالف گسترش کمونیسم و توسعه ی اتحاد جماهیر شوروی در مرزهای جنوبی آن کشور بود.

بنا به گزارش « سیلوین بسون » در روزنامه سونیسی « لاتمپ » ژنو ، اسناد خارج شده از طبقه بندی محرمانه در آرشیو سونیس نشان می دهند که در دهه ی شصت ، دولت سونیس به عنوان میزبان سعید رمضان در مرکز مطالعات اسلامی ژنو ، او را به خاطر داشتن نقطه نظرهای ضد کمونیستی ، می ستوده است . سیلو بن بسون در روزنامه لاتمپ ، ضمن ارائه ی مدارک فراوانی از پرونده او در اثبات « روابط مشخص سعید رمضان با سرویس های محرمانه غربی ی غربی » (35) می افزاید : « سعید رمضان ، ضمن



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

[جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front](#)

[جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front](#)

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"